

گزارش میراث

فصلنامه تخصصی اطلاع‌رسانی در حوزه نقد و تصحیح متون، نسخه‌شناسی و ایران‌شناسی
دوره سوم، ضمیمه شماره ۷۶-۷۷ (پیاپی ضمیمه: ۱۰)، پاییز-زمستان ۱۳۹۵ [انتشار: بهار ۱۳۹۷]

مآثر میرزا محمدشفیع، سندی از انتقال ادبی در عصر صفوی

اثر مطیع بن محمود، متخلص به عرفان (زنده در ۱۱۳۴ هجری قمری)

مقدمه و تصحیح

محمد رضا ابونئی مهریزی

صاحب امتیاز: مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب
مدیر مسئول و سردبیر: اکبر ایرانی
معاون سردبیر: مسعود راستی‌پور
مدیر داخلی: یونس تسلیمی پاک

چاپ: نقره آبی

تهران، خیابان انقلاب اسلامی، بین دانشگاه و ابوریحان، شماره ۱۱۸۲

شناسه پستی: ۱۳۱۵۶۹۳۵۱۹

تلفن: ۶۶۴۹۰۶۱۲ ، دورنگار: ۶۶۴۰۶۲۵۸

www.mirasmaktoob.ir
gozaresh@mirasmaktoob.ir

بها: ۱۰۰۰۰۰ ریال

آثار میرزا محمد شفیع

سندی از انتقال ادبی در عصر صفوی

اثر
مطبع بن محمود، متخلص به عرفان
(زنده در ۱۱۳۴ هجری قمری)

تصحیح
محمد رضا ابوبنی مهریزی

مقدمه

یکپارچگی ایران تحت لوای دولت شیعه مذهب صفوی موجب شده است که در سده های دهم تا دوازدهم هجری، به موازات رونق نگارش تواریخ عمومی و خاندانی، شاهد خلق آثار کوچک و بزرگی در حوزه تاریخ نگاری ها و تک نگاری های محلی باشیم. این مسأله حتی در روزگار شاه عباس صفوی (۹۹۶-۱۰۳۸ق) و جانشینانش - که بنا بر تعقیب و تثبیت سیاست تمرکزگرایی کشور، موجب برافتادن امارت بسیاری از دودمان های محلی ایران و تبدیل ولایات ممالک به ولایات خاصه شدند - همچنان تداوم یافت. ولایت یزد از جمله ولایاتی است که از عهد شاه طهماسب (۹۳۰-۹۸۴ق) تا روزگار شاه عباس، با وقفه ها و فراز و نشیب هایی، در شمار ولایات خاصه بود^۱ و تحت اداره مستقیم ناظری از جانب شاه قرار داشت، که وزیر ولایت نامیده می شد؛ روندی که از دوره سلطنت شاه عباس برای ولایت یزد تثبیت گردید و تا روزگار شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۵ق) و شاه سلطان حسین (۱۱۰۵-۱۱۳۵ق) ادامه یافت. در واقع باید گفت که در شرایط یادشده، علاوه بر تصنیف یکی از برجسته ترین تواریخ و تذکره های محلی ایران - یعنی جامع مفیدی محمد مفید مستوفی بافقی که بخش های مهمی از آن، در میان شرح حال طبقات مختلف ولایت یزد، به ذکر احوال وزرای آن سامان اختصاص دارد - دست کم شاهد تدوین

۱. تشکری بافقی، ۱۳۹۲: ۱۰۸-۱۱۱، ۱۵۳-۱۶۰.

رساله‌ها و تکیه‌نگاری‌های کوچکی هستیم. از جمله رساله صحیفه جعفری، در احوال امامزاده ابوجعفر محمد عریضی (د. ۴۲۴ق)، مدفون در یزد، تصنیف سید محمد بن ناصرالحق نوربخش، که به سال ۹۶۲ق به نام شاه نعمت‌الله باقی حسینی یزدی (د. ۹۷۱ق)، نوشته شده است.^۱ شاه طهماسب صفوی، زمام اختیار امور ولایت یزد را به کف کفایت شاه نعمت‌الله مزبور نهاده بود^۲ و سپس فرزندش امیر غیاث‌الدین محمد میر میران یزدی (د. ۹۹۸ق) به عنوان وزیر و داروغه آن ولایت گماشته شد.^۳ همچنین رساله سوانح الایام فی مشاهدات الاعوام تصنیف صنع‌الله نعمت‌اللهی کرمانی در ترجمه احوال شاه نعمت‌الله ولی و نوادگانش در یزد، و سرانجام رساله مآثر میرزا محمدشفیع در شرح احوال میرزا محمدشفیع، وزیر ولایت یزد در عهد شاه سلیمان صفوی، که نوشته عرفان یزدی می‌باشد.

نوشته حاضر نقد و بررسی رساله مآثر میرزا محمدشفیع، وزیر یزد در اواخر سلطنت شاه سلیمان و اوایل سلطنت شاه سلطان حسین صفوی، است. مؤلف اثر، مطیع بن محمود متخلص به عرفان، از فضلاء و ادبای یزد در اواخر سده یازدهم و نیمه نخست سده دوازدهم هجری است. اثر مزبور، که رساله کوچکی است، مربوط به احوال و اقدامات عمرانی میرزا محمدشفیع وزیر یزد در دوره یادشده است.

همانگونه که گفته شد، یزد در روزگار صفویان در سلک ولایات خاصه درآمد و در شمار املاک سلطنتی قرار گرفت، از این روی توسط کارگزارانی اداره می‌شد که وزیر خوانده می‌شدند. این وزیران از بالاترین اختیارات سیاسی و اقتصادی در حوزه اداری خویش برخوردار بودند و وظیفه داشتند تا عواید اقتصادی حاصل از ولایات را، جهت تأمین مخارج کارگزاران کشوری و لشکری، به دربار گسیل دارند.^۴ در میان کسانی که در این دوره به وزارت یزد گماشته شدند،

۱. نوربخش، ۱۳۹۲: ۳۵.

۲. نعمت‌اللهی کرمانی، ۱۳۰۷ق: ۵۲-۵۳.

۳. قمی، ۱۳۶۳/۲: ۶۲۵.

۴. کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۱۱.

عناصر مختلف قومی، اعم از تاجیکان و غلامان خاصه شریفه چون گرجیان، وجود داشتند. وزیرانی که در دوره مأموریت خود، علاوه بر ایفای نقش خاص سیاسی و اقتصادی خویش، حضور فعالی در عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی، و عمرانی داشتند، به طبع از جایگاه و منزلت ویژه‌ای در ولایات برخوردار می‌شدند و توجه اهل علم و ادب را به خود معطوف می‌داشتند.

میرزا محمدشفیع در شمار اینگونه وزیران است. وی، به واسطه اقدامات عمرانی خویش، عرفان یزدی را واداشت تا رساله مآثر میرزا محمدشفیع را در تبیین آثار خیر او بنگارد. اما این اثر با اقتباس و انتقال از رساله شوکت‌نامه تدوین شده است. شوکت‌نامه تصنیف میرزا محمدرحیما، وزیر صفی‌قلی خان داغستانی بیگلریگی ولایت چخورسعد، است که در احوال و عمارات بیگلریگی مزبور نگاشته شده است. او نیز پیشتر در ولایت تحت امر خود، چخورسعد، و کرسی آن، شهر ایروان، آثار عام‌المنفعه از خود به یادگار گذاشته بود. به هر حال، نثر فاخر ادبی مآثر میرزا محمدشفیع که نسخه مورد استناد ما از آن، به خط مؤلف، در کتابخانه مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شود، آگاهی‌هایی سودمند درباره احوال و عمارات میرزا محمدشفیع، وزیر یزد (چون مدرسه شفیعیه یزد، که از معدود مدارس برجای مانده از عهد صفوی در آن شهر است) و نیز اشاراتی مفید در حوزه مدنیات (چون کاغذ عادلشاهی و طرح زربفت ینگه دنیا) را در بر دارد.

این اثر، رساله‌ای کوتاه و جزء نخست مجموعه‌ای خطی در ابعاد ۲۱/۵ × ۱۵ در ۹۴ برگ و متعلق به کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره ۹۴۶۵ می‌باشد.^۱ تمام مجموعه به خط نسخ و به قلم

۱. هنگامی که اثر حاضر را برای انتشار به مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب می‌سپردم، دکتر رسول جعفریان، به تاریخ بیست و سوم آذر سال ۱۳۹۵، رساله مزبور را همراه با مقدمه‌ای کوتاه در معرفی آن، تحت عنوان «سندی با ارزش در باره چند بنای تاریخی یزد در قرن دوازدهم هجری»، در وبلاگ شخصی خویش قرار دادند و از آن به عنوان متنی که هم ادب است و هم تاریخ و به خامه ادبی فرهیخته از دوره صفوی نگاشته شده و سرشار از مضامین زیبا و ادیبانه است، یاد کردند. هرچند ایشان بخش عمده‌ای از متن رساله را آورده‌اند، لیکن از بیست و پنج صفحه رساله خطی مزبور، پنج صفحه پایانی آن را، که مربوط به ذکر بنای مدرسه شفیعیه یزد و ابیات ماده تاریخ آن و خاتمه رساله مآثر میرزا محمدشفیع است، از قلم انداخته‌اند. این نقص ظاهراً از آنجایی حادث شده است که نیمی از صفحه بیستم رساله سفید مانده است و احتمالاً به تصور آنکه رساله در آنجا پایان یافته، ادامه آن در استنساخ ایشان از رساله مزبور، درج نگردیده است. چندی بعد ایشان در دفتر چهارم مقالات و رسالات تاریخی (جعفریان، ۱۳۹۶)، عین همان رساله را با عنوان جدید «رساله ادبی اندر ستایش شاهان صفوی؛ مناقب میرزا شفیع وزیر یزد و آثار و عمارات ساخته او»، با همان شرایط یادشده، یعنی از قلم افتادن پنج صفحه اخیر رساله، به چاپ رساندند.

عرفان یزدی است و در اوایل سده دوازدهم نوشته شده است. بنابراین رساله مآثر میرزا محمدشفیع، به خامه شخص مصنف است. در صدر صفحه آغاز رساله، عنوانی اختصاری به صورت حروف «امع»، دوبار تکرار شده است که دلالت بر اسم مصنف، «ابن محمود، مطیع»، می‌کند به گونه‌ای که حرف نخست میم پدر وی محمود و نام خود وی مطیع با هم ادغام شده‌اند و حرف عین دلالت بر حرف آخر نام مطیع دارد. اشاره به نام مصنف در انتهای برخی اجزای مجموعه خطی نیز دیده می‌شود (مانند «لنامقه^۱ مطیع عفی عنه» (عرفان یزدی: ۶۹)، «لکاتبه مع عفه» (همان: ۱۱۸-۱۱۹)، «لکاتبه مطیع رحمه الله»^۲ (همان: ۱۲۴)، «لمحرره مع عفی عنه» (همان: ۱۲۶) و «لمحرره مع عفه» (همان: ۱۳۰)).

سهم رساله مزبور از این مجموعه، برگ‌های ۱پ تا ۱۳پ است و بسیار منقح و کم غلط نوشته شده است. در عین حال، نثر فاخر و پیخته آن که مشحون از اشعار و امثال و اصطلاحات فارسی و عربی است، خواننده متن را بر مراتب والای فضل و ادب مصنف آن و احاطه وسیع وی بر ادبیات فارسی و تازی دلالت می‌کند؛ لیکن در کمال شگفتی متن مآثر میرزا محمدشفیع با رساله دیگری از همین دوره، موسوم به شوکت‌نامه، تصنیف میرزا محمدرحیم‌اوزیر صفی‌قلی خان داغستانی، بیگاریگی چخورسعد، شباهت دارد.^۳ شوکت‌نامه به سال ۱۳۵۷ هجری شمسی بر اساس نسخه‌ای از آن، در میان جنگ خطی بی‌شماره‌ای محفوظ در کتابخانه ملی ایران^۴، در مجله بررسی‌های تاریخی توسط محمدتقی دانش‌پژوه منتشر شده است.^۵

علاوه بر رساله مآثر میرزا محمدشفیع، از دیگر اجزای مجموعه عرفان یزدی می‌توان به رساله

۱. مراد از نامق، زینت‌دهنده و کاتب نسخه است، چنانکه شیخ بهائی در کشکول (۱۴۳/۲)، در صدر نقل مطلبی می‌نویسد: «قال نامق هذا السطور».

۲. هرچند عبارت «رحمه الله» به‌طور معمول برای درگذشتگان به کار می‌رود، اما گاه استفاده از آن برای زندگان نیز متداول بوده است؛ چنان که در اینجا شخص مصنف و کاتب نسخه آن را برای خود به کار برده است.

۳. آگاهی از این موضوع به لطف آقای مسعود راستی‌پور، کارشناس متون ادبی و نسخه‌پژوه، حاصل شد.

۴. محمدتقی دانش‌پژوه عکسی از آن جنگ تهیه کرده که به شماره ۳۸۴۹ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ثبت شده است. رساله شوکت‌نامه جزء ۱۴۸ (ک ۲۴۷پ- ۲۷۱پ) از مجموعه مزبور است.

۵. محمدرحیم، ۱۳۵۷ الف؛ همو، ۱۳۵۷ ب.

ایمان ابی طالب (همان: ۲۸-۴۱) و رویاء رقیقة بنت ابی صیفی بن هاشم بن عبدالمناف^۱ فی الجاهلیة (همان: ۴۴-۴۶) و رسائل دیگری اشاره نمود که در بردارنده مطالب گوناگون و متنوعی از اخبار و حکایات و اشعار عربی است. از جمله: برخی خطبه‌های امام علی^ع در نهج البلاغه و شرح ابن ابی الحدید بر آنها؛ ذکر اقوال حکمی و اخلاقی از شعرا و حکمای اسلامی و یونانی؛ رساله‌ا سؤله و اجوبه در سؤالات و جواب‌های فقهی و کلامی سید مرتضی علم الهدی (ص ۱۶۴-۱۸۳)؛ قصیده لامیه بهمنیار دیلمی - شاعر زردشتی که به دست سید مرتضی اسلام آورد - در مدح ائمه اطهار^ع، به نقل از کشف الغمّة اربلی (همان: ۱۱۸)؛ قصیده‌ای عربی در مدح بیت الله الحرام و مذمت دنیا از مصنف مجموعه، سروده شده در یزد در اوان هجوم محمود افغان به سال ۱۱۳۴ق (همان: ۱۸۶-۱۸۷)؛ قصیده دیگری از مصنف در مدح پیامبر اسلام^ص و کعبه، سروده شده در کرمان (همان: ۱۸۷-۱۸۸)؛ و دیگر مطالب متنوع ادبی، فقهی، کلامی، و تفسیری به زبان عربی.

ذکر برخی احوال یزید بن مهلب، قتیبة بن مسلم باهلی، و وکیع بن ابی سود تیمی، امرای اموی خراسان در اواخر سده اول و آغاز سده دوم هجری (همان: ۱۳۵-۱۳۹)، ذکر حکایتی از عمرو لیث صفاری در زمان نزاع وی با امیر اسماعیل بن احمد سامانی (همان: ۱۰۲)، حکایتی از عضدالدوله دیلمی به نقل از ابن خلکان (همان: ۷۹)، و نیز ترجمه‌ای عربی توسط مصنف از روایت تاریخ و صاف از ماجرای مراسله علمای حله با هولاکو (مجدالدین محمد بن الحسن بن طاووس الحلّی، سدیدالدین یوسف بن المطهر الحلّی، و شمس الدین محمد بن العزّ، در حین سقوط بغداد، رسولی نزد هولاکو گسیل داشتند همراه با مکتوبی محتوی نقل اقوال منسوب به ائمه اثنی عشر^ع، به خصوص امام علی^ع، در پیش بینی پیروزی وی و تملک او بر آن بلاد، و در نتیجه حله را از تعرض مغول مصون داشتند) که در ضمن آن بازتابی از این روایت را در نهج الحق و کشف الصدق علامه حلّی به دست داده (همان:

۱. رقیقة بنت ابی صیفی نبات بن هاشم از زنان هاشمی پیش از ظهور اسلام که ماجرای خواب دیدن وی در جریان وقوع خشکسالی در زمان هفت سالگی پیامبر اکرم^ص، در پیش بینی نایل شدن ایشان به مقام نبوت و نقش آن حضرت و جانشان عبدالمطلب در دعا جهت نزول باران و پایان خشکسالی مشهور است (ابن طیفور، بی تا: ۶۹-۷۰؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳۰۲/۱).

۷۹-۸۰) از جمله نکات تاریخی این مجموعه خطی است. ماجرای اخیر در تاریخ و صاف زیر «ذکر ایراد حدوث واقعه بغداد و نوازل بلای بی تعداد» وارد شده است.^۱

این مجموعه همچنین متضمن برخی فواید در طب و نیز ملل و نحل است. مطالب طبّی آن به دو زبان عربی و فارسی است و علی‌رغم اختصار و اجمالی که در آنها رعایت شده، واجد برخی فواید است. چنانکه مؤلف در یک مورد، تجربه شخصی خود را در به کار بستن توصیه و تجویز دارویی برای درمان بیماری صداع یا سردرد خویش بیان کرده است (همان: ۱۵۹). در میان نکات طبّی این مجموعه، همچنین مطلبی تحت عنوان «افسون مار و عقرب‌گزیده بخواند»، به چشم می‌خورد که فارغ از مفاهیم علمی، مربوط به حوزه فرهنگ عامه و تداعی‌کننده نوعی طلسم برای دفع عوارض گزش مار و عقرب است (همان: ۱۵۷).

عرفان یزدی بخشی از مجموعه خود را به مبحث شیعیان غالی، از جمله نصیریّه و اسحاقیه، اختصاص داده که مانند بیشتر مطالب مجموعه به زبان عربی است. وی در پایان این مبحث، ضمن کثیر و طویل خواندن اقوال غالیان، از دیدار خود با جماعتی از آنان و استماع اقوالشان خبر داده که به اذعان وی همگی عاری از دانش بوده‌اند و شخصی قابل را در میان آنان نیافته است. نکته درخور توجه آنکه وی هرچند در اینجا نیز، بر حسب سیاق خود در تدوین مطالب متنوع مجموعه، راه اجمال را پیموده است، لیکن از اشتغال خود نسبت به تدوین و گردآوری کتاب مستقّلی در ذکر غالیان و اقوالشان، موسوم به مقالات الشّیعه، گزارش داده و نسبت به سرانجام دادن آن در آینده ابراز امیدواری کرده است (همان: ۸۸-۸۹).

ارائه تبیینی کوتاه و گذرا بر داستان آفرینش انسان از منظر نحله‌های فکری و مذهبی گوناگون از مباحث جالب کلامی در این مجموعه است. جزء قابل توجهی از آن مربوط به کیفیت خلقت آدمی در نگاه آیین زردشت است. عرفان یزدی در اینجا، بر خلاف اهتمام شایان توجّش در استناد به

۱. و صاف الحضرة، ۱۳۱۴ق: ۷۵-۷۶.

منابع گوناگون، مآخذ خود را ذکر نکرده است؛ لیکن ساختار و فحوای این بخش یادآور آثار الباقیه ابوریحان بیرونی است؛^۱ چنانکه وی، به تأسی از بیرونی، از «ملهی» و «ملهیانه» (صورت دیگر «میشی» و «میشانه») نام نخستین زن و مرد برخاسته از بطن اولین انسان، کیومرث، در باور ایرانیان و نیز «مرد» و «مردانه»، معادل آن در گویش زردشتیان خوارزم یاد کرده است (همان: ۶۷-۶۸). این موضوع نمونه‌ای از توجه دانشمندان عهد صفوی به آثار الباقیه ابوریحان بیرونی را بازتاب می‌دهد.

الف. احوال مصنف رساله مآثر میرزا محمدشفیع

از احوال عرفان یزدی اطلاع زیادی در دست نیست؛ حتی محمد مفید مستوفی بافقی که در اواخر سده یازدهم نسبت به ثبت و ضبط احوال بزرگان و معاریف یزد، از جمله شاعران آن خطه، همت گماشته، اشاره‌ای بدو نکرده است. با توجه به آنکه عرفان دست‌کم تا اواخر سلطنت شاه سلطان حسین صفوی در قید حیات بوده، می‌توان گمان برد که در خلال سال‌های ۱۰۸۱ تا ۱۰۹۰ ق، که مستوفی بافقی مشغول شرح حال رجال یزد در جلد سوم جامع مفیدی بوده است، وی هنوز واجد آن پایه از اشتهار ادبی که موجب ذکر نامش در کنار دیگر اصحاب علم و ادب آن سامان گردد، نگشته بوده است. تاریخ ولادت او روشن نیست. عبدالحسین آیتی در آتشکده یزدان تاریخ وفات او را سال ۱۱۶۰ ق می‌نگارد،^۲ لیکن این تاریخ محل تردید است؛ زیرا با توجه به آنکه از حیات او در اواخر سده یازدهم اطمینان داریم، اینکه وی تا پایان روزگار نادرشاه افشار در قید زندگانی بوده باشد بعید می‌نماید. مگر آنکه تصور کنیم عمری دراز، بالغ بر حدود یک سده، یافته باشد.

نخستین آگاهی از حیات وی مربوط آغاز سده دوازدهم هجری، یعنی سال ۱۱۰۱ ق است، که در آن سال ماده تاریخی به مناسبت ساخت مدرسه شفیعیه یزد سروده است (همان: ۲۲). این نکته از جمله آگاهی‌های سودمندی است که از رساله مآثر میرزا محمدشفیع به دست می‌آید و حیات

۱. بیرونی، ۱۳۸۰: ۱۱۴.

۲. آیتی، ۱۳۱۷: ۳۱۰.

وی را پیش از این تاریخ، در اواخر سده یازدهم، مسجل می سازد. با توجه به اشارات عرفان یزدی به پادشاه وقت، وی رساله مزبور را در زمانی می نگاشته که هنوز شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۵ق) بر تخت سلطنت ایران تکیه داشته است. بنابراین این رساله کوتاه در فاصله ماده تاریخ مذکور تا پیش از وفات شاه سلیمان، یعنی میان سال های ۱۱۰۱ تا ۱۱۰۵ق به رشته تحریر درآمده است. عرفان در زمان تحریر رساله خویش، خبر از سپری شدن هفت سال از آغاز وزارت میرزا محمد شفیع در یزد می دهد (همان: ۱۶) و نیز در میان اقدامات وی به مرمت گنبد مسجد امیر چقماق یزد در دومین سال امارت او اشاره می کند (همان: ۱۸). اما از آنجایی که عرفان یزدی نگفته که در کدام یک از پنج سال پایانی سلطنت شاه سلیمان رساله خود را تألیف کرده است، تاریخ دقیق واگذاری وزارت یزد به میرزا محمد شفیع معلوم نمی شود. لیکن با توجه به ماده تاریخی که از احداث مدرسه شفیعیه به دست داده، میرزا محمد شفیع باید ظرف آخرین سال های سده یازدهم بدان منصب گماشته شده باشد. زندگانی وزیر مزبور، پس از آنکه عرفان یزدی به تألیف مآثر وی دست یازیده، چندان به درازا نکشیده است؛ زیرا وی، بر حسب گزارش صاحب دستور شهریاران، در دومین سال سلطنت شاه سلطان حسین به سال ۱۱۰۶ق درگذشته و میرزا باقر که «مشرف طویلۀ خاص» بوده، به جانشینی وی سرافراز گشته و خلعت وزارت یزد پوشیده است.^۱

ولایت یزد پیش از میرزا محمد شفیع مورد نظر ما، در دست وزیر میرزا محمد شفیع نام دیگری نیز بوده است. در جامع مفیدی از میرزا محمد شفیع اخیرالذکر در میان وزرای یزد یاد شده که در روزگار سلطنت شاه عباس ثانی، به سال ۱۰۵۹ق، پس از عزل میرزا معین به جای وی منصوب گشته است.^۲ هر چند در جامع مفیدی از احوال وی اظهار بی اطلاعی شده، لیکن با توجه به آنکه از او با عبارت «مرحمت و غفران پناه الواصل الی رحمة الله» نام برده شده، روشن است که وی سال ها پیش از تصدی وزارت یزد توسط میرزا محمد شفیع، ممدوح عرفان یزدی، دارفانی را وداع گفته بوده است.

۱. نصیری، ۱۳۷۳: ۸۱.

۲. مستوفی، ۱۳۸۵: ۱۹۳-۱۹۴.

علاوه بر سال ۱۱۰۱ق، دوّمین تاریخی که از سنوات حیات عرفان یزدی به دست داریم، سال ۱۱۳۴ق است. در این تاریخ، که در اوان حمله افغانه است، عرفان در یزد قصیده‌ای عربی سروده و نوشته است که پیشتر، ضمن برشمردن اجزای مجموعه خطّی او، بدان اشاره شد. بنابراین تصوّر وفات او در سال ۱۱۶۰ق، بر حسب گزارش عبدالحسین آیتی، در حالی که وی دست‌کم از سال ۱۱۰۱ق به آن پایه از آوازه و اعتبار دست یافته بوده که در مآثر وزیر وقت یزد رساله‌ای بنگارد، دشوار است. خاصه آنکه به اذعان عرفان یزدی، ممدوحش میرزا محمدشفیع، خود در دانش و هنر چیره‌دست بوده است و او در تأیید آن قطعه شعری از وزیر مزبور نقل کرده (همان: ۱۲) و نیز توصیفی زیبا و دلنشین از حسن خطّ وی به دست داده است (همان: ۱۳-۱۴).

به نظر می‌رسد که شهلای یزدی، تذکره‌نویس سده سیزدهم، نخستین تذکره‌نویسی است که به شرح احوال عرفان مبادرت ورزیده است. وی در تذکره شهبستان به نیکی از او یاد کرده و توانمندیش در نظم و نثر و انشای بلیغ و فصیح او را ستوده است. شهلا اشاره‌ای به میرزا محمدشفیع، به‌عنوان ممدوح عرفان، ندارد و در عوض از دیگر وزیر یزد، میرزا محمدعلی، نام می‌برد که عرفان از جمله مدّاحان وی بوده است.^۱ شهلا، هرچند دیوان عرفان را ندیده و به‌طور پراکنده اشعاری از وی دیده است، مضامین بلند شعر او را پسندیده و گزیده‌ای از قصاید وی را در اثر خود مندرج ساخته است. در این میان، قصیده‌ای با مطلع زیر هست که ضمن آن، شاعر به شکوه از زمانه پرداخته است:^۲

گذشته‌ام چو قلم بر صحیفه ایجاد کسی نمانده که داد سخن تواند داد
ریحان یزدی آن را چکامه‌ای بسیار نغز و زیبا خوانده و قصیده مزبور را از کتاب شهلا در تذکره خویش نقل کرده است.^۳ این قصیده، به لحاظ مضمون، با یکی از قصاید محمدامین وقاری

۱. شهلا، ۱۳۷۹: ۴۹۲.

۲. همان: ۴۹۴-۴۹۵.

۳. ریحان یزدی، ۱۳۷۲: ۷۶۸-۷۶۹.

یزدی (زنده در ۱۰۹۸ق)، با مطلع زیر شباهت دارد:

خدایگانا دارم به دل گره دردی ز غنچه دلم این عقده خار آه گشاد
از قضا قصیده مذکور نیز در شکایت از روزگار است و نصرآبادی آن را زیر شرح احوال و قاری
در تذکره خود گنجانده است.^۱ این مسأله یا می تواند حاکی از تأثیرپذیری عرفان از وقاری و حتی
شاگردی وی نزد آن استاد در یزد یا اصفهان باشد، و یا باید گفت که اقتباس گری عرفان یزدی
منحصر به شوکت نامه میرزا محمد رحیما نبوده و او این شیوه را در پیروی از آثار دیگران نیز در
پیش گرفته بوده است.

گذشته از مجموعه خطی یادشده، رساله فتح الباب لمغلقات الکافی للکلینی نیز از تألیفات
عرفان یزدیست که نسخه ای از آن در کتابخانه وزیری یزد موجود است.^۲ دیوان وی و نیز رساله
مواهب السنیة فی المدایح العلیة از دیگر آثار اوست،^۳ لیکن تاکنون نسخه ای از دواثر اخیر شناخته
نشده است. العبقری الحسان علی اقسام الصناعات البدیعیة اثر دیگری از عرفان به نظم و نثر است
که وی در خلال مباحث ادبی مجموعه خود از آن نام برده و بدان استناد کرده است (همان: ۹۸).

ب. مقایسه رساله مآثر میرزا محمد شفیع با رساله شوکت نامه میرزا محمد رحیما

چنانکه پیشتر نیز گذشت، عرفان یزدی در تصنیف مآثر میرزا محمد شفیع به رساله شوکت نامه
میرزا محمد رحیما نظر داشته است. رساله شوکت نامه، بنا بر تصریح مصنف، در سال ۱۰۸۴ق
یعنی حدود بیست سال پیش از تألیف مآثر میرزا محمد شفیع (تألیف شده میان سال های ۱۱۰۱ تا
۱۱۰۵ق) به رشته تحریر درآمده است.^۴ لیکن در ذکر ابنیه صفی قلی خان در ولایت چخورسعد،

۱. نصرآبادی، ۱۳۷۸: ۲۶۰.

۲. شیروانی، بی تا: ۷۵۱/۲ (نسخه ۹۱۲/۱).

۳. طهرانی، ۱۴۰۳ق: ۷۱۱/۹؛ ۲۴۱/۲۳.

۴. محمد رحیما، ۱۳۵۷ق: ۹۰-۱۱۶.

ماده تاریخ ۱۰۸۸ق به چشم می خورد.^۱ بنابراین، به نظر می رسد میرزا محمدرحیما پس از تاریخ ۱۰۸۴ق مطالب دیگری، در ذکر عمارات جدید مخدوم خویش، به شوکت نامه افزوده است. به هر حال، شباهت این دو متن به گونه ای است که انتقال ادبی عرفان یزدی از شوکت نامه میرزا محمدرحیما را به ذهن متبادر می سازد. علی رغم آنکه عرفان یزدی در تدوین مآثر میرزا محمدشفیع گهگاه به تغییر، تلخیص و جابه جایی مطالب شوکت نامه دست یازیده، در اجزای فراوانی عیناً به رونویسی آن پرداخته است. تغییرات مآثر میرزا محمدشفیع، به ویژه در مواضعی که عرفان یزدی خواسته نام مهدی الیه خویش، میرزا محمدشفیع، و حوزه امارت وی، یزد، و ابنیه و عمارات محمدشفیع در آن ولایت را جایگزین نام صفی قلی خان داغستانی و جایگیر او، ولایت چخورسعد و شهر ایروان، و بناهای صفی قلی خان در آن سامان نماید، بیش از پیش مشهود است؛ چنانکه در مقایسه و تطبیق دو مورد زیر روشن است:

شوکت نامه	مآثر میرزا محمدشفیع
مساکن حکام سابق که قطع نظر از حقارت و تنگی، اکثر آن مضایق مهدوم و پاره ای مشرف بر انهدام بود، مبانی نجف قلی خانی از دارالاماره کوفه حکایت می کرد، و مساکن عباس قلی خانی از سستی قصر امل شکایت، معمار همت و مهندس فکرتش به ازاله آن آثار ناپایدار و ابداء بنای استوار فرمان داد. ^۲	منازل وزرای سابق که قطع نظر از حقارت و تنگی، اکثر آن مضایق، منهدم یا مشرف بر انهدام بود، چنانکه مبانی میرزا معینی از دارالعمارة کوفه حکایت می کرد، مساکن میرزا خلیلی از سستی قصر امل شکایت می نمود، معمار همت و مهندس فکرتش به سکنای آن منازل سر فرود نیاورده به ترمیم عمارات مرحوم صفی قلی بیکا که نظیرش درین مرز و بوم مفقود و معدوم است، رغبت فرمود. ^۳

۱. همان: ۹۸.

۲. همان: ۹۵.

۳. عرفان یزدی: ۱۷.

همچنین مورد زیر که در آن، به انگیزه اشاره به عمارت مدرسه میرزا محمدشفیع در یزد موسوم به مدرسه شفیعیه، عین عبارت میرزا محمدرحیما در وصف بنای مدرسه صفی قلی خان داغستانی در ایروان با اندک اختلافی تکرار شده، به روشنی گویای این مطلب است:

شوکت نامه	مآثر میرزا محمدشفیع
در سنه ۱۰۸۱ مدرسه ای کوچک به جهت چند نفر از طلبه علوم که در قلعه می بودند، بنا کردند. گویا شکل مربع آن که از هیاکل اهل قرآن آراسته به مصاحف و صحایف مشحون است، هیکل مصحفی است در بغل حصن حصین. ^۱	در سنه هزار و صد و یک، مدرسه ای کوچک جهت طلبه علوم بنا فرمودند. گویا شکل مربع آن که از هیاکل اهل قرآن آراسته به مصاحف و صحایف مشحون است، هیکل مصحفی است در بغل این بلد امین. ^۲

نمود این مسأله در انتقال عرفان یزدی از میرزا محمدرحیما، در توصیف حمام میرزا محمدشفیع در مزرعه او در یزد، نیز دیده می شود که از شرح احداث حمام صفی قلی خان در محله وی در ایروان برداشت شده است:

شوکت نامه	مآثر میرزا محمدشفیع
و دیگر از محاسن آن محله، حمامی است که درین اوقات اتمام یافته بلکه فلکی است حادث که درین دوره زمان به گردش درآمده و الحق حمامی است مردانه و بنایی است بزرگانه. ^۳	دیگر از محاسن آن مزرعه، حمامی است که درین اوقات به اتمام رسیده بلکه فلکی است که درین دوره زمان به گردش درآمده. و الحق با وجود کوچکی بنایی است بزرگانه و حمامی است مردانه. ^۴

این در حالی است که عرفان یزدی، در تبیین انگیزه خویش از تألیف مآثر میرزا محمدشفیع،

۱. محمدرحیما، ۱۳۵۷: ۱۰۰.

۲. عرفان یزدی: ۲۲.

۳. محمدرحیما، ۱۳۵۷: ۱۰۵.

۴. عرفان یزدی: ۲۰.

حتی عبارت زیر، در خوف از متهم گشتن به انتحال، را باز از میرزا محمدرحیما اقتباس و عیناً تکرار کرده است:

شوکت نامه	مآثر میرزا محمدشفیع
و این فقیر حقیر که در معارک فصحاء، راجل و در مصافع بلغاء، نازل منزله باقل است از خوف تهمت انتحال و طعنه خطا و غلط، قدم اقدام برین نمط آشنا نمی کرد. ^۱	و این فقیر حقیر که در معارک فصحاء، راجل و در مصافع بلغاء، نازل منزله باقل است از خوف تهمت انتحال و طعنه خطا و غلط، قدم اقدام برین نمط آشنا نمی کرد. ^۲

لیکن علی رغم اقتباس وسیع عرفان یزدی از میرزا محمدرحیما، اثر وی فاقد فواید تاریخی و حتی ادبی نیست. چنانکه علاوه بر فواید تاریخی ای که رساله وی، به لحاظ ذکر ابنیه مخدومش در یزد، دارد، برخی ضبط های نسخه مآثر میرزا محمدشفیع، از آن حیث که نسخه اصل دستنویس شخص عرفان یزدی است، اصح از شوکت نامه است که محمدتقی دانش پزوه آن را از روی نسخه ای غیر از دستنویس مؤلف، که تنها نسخه در دسترس از آن بوده، منتشر کرده است. وی در پایان مقدمه خود اظهار امیدواری نموده که در آینده نسخه بهتری به دست آید تا چاپ منقح تری از شوکت نامه به دست داده شود.^۳ حال می توان گفت که بخشی از آرزوی آن مرحوم، از قبل انتحال عرفان یزدی از شوکت نامه، محقق شده است. این مهم با توجه به آنکه عرفان خود مردی ادیب و فاضل بوده و در استفاده از شوکت نامه در تصنیف مآثر میرزا محمدشفیع با دقت نظر عمل کرده و با عنایت به آنکه نسخه مآثر میرزا محمدشفیع اصل دستنویس اوست، اهمیت می یابد. برای نمونه، سه مورد از اختلافات این دو اثر در زیر برشمرده می شود:

۱. محمدرحیما، ۱۱۳۵۷ الف: ۲۶۳.

۲. عرفان یزدی: ۹.

۳. محمدرحیما، ۱۱۳۵۷ الف: ۲۵۳.

شوکت نامه	مآثر میرزا محمد شفیع
به روزگار رعیت پروریش، مرغ دهقان، ستیزه با شهباز کند. ^۱	در روزگار رعیت پروریش، مرغ دهقان، ستیزه با شهباز سپاه کند. ^۲
و به استظهار ضعیف نوازش طامعه کبک و تیهو به گاورسه دیده باشد، چشم سپاه. ^۳	و به استظهار ضعیف نوازش طامعه کبک و تیهو به گاورسه دیده واشه، چشم سپاه. ^۴
و اگر به کشتن خصم روز برگشته حکم فرماید، مرگ رسیده، پیش دستی نماید. ^۵	و اگر به کشتن خصم روز برگشته حکم فرماید، مرگ رسیده، ترک پیش دستی نماید. ^۶

ج. گذری بر محتویات رساله مآثر میرزا محمد شفیع و اخبار تاریخی آن

اندیشه شیعی و ایرانی مآب، به عنوان دو خصلت عمده فرهنگ ایران عصر صفوی، به طرز آشکار در رساله مآثر میرزا محمد شفیع، به تأسی از شوکت نامه، انعکاس یافته است. چنانکه در مقدمه این دو اثر، در حین ستایش دودمان صفوی و پادشاه وقت، شاه سلیمان، «ممالک طیبه ایران»، «مرکز اقالیم عمران» خوانده شده است.^۷ همچنین، علی رغم استیلای عثمانیان بر عراق عرب، از ولایت نیمروز تا حوالی شام حدود قلمرو ایران بر شمرده شده و از این طریق بر حدود طبیعی و سنتی ایران از فرات تا جیحون، که در اندیشه ایرانیان عوامل سیاسی هرگز آن را مخدوش نمی ساخت، صحه نهاده شده و از اینکه به یمن دولت صفوی، شیعه امامیه در «ممالک وسیع المسالک ایران» از نقش مراد برخوردارند، اظهار خرسندی شده است.^۸

عرفان در خلال تبیین انگیزه خود از نگارش این رساله، آشکارا نیت خود را تصنیف نثری

۱. همان: ۲۵۸.

۲. عرفان یزدی: ۵.

۳. محمدرحیم، ۱۳۵۷ الف: ۲۵۸.

۴. عرفان یزدی: ۵.

۵. محمدرحیم، ۱۳۵۷ الف: ۲۵۹.

۶. عرفان یزدی: ۵.

۷. محمدرحیم، ۱۳۵۷ الف: ۲۵۶؛ عرفان یزدی: ۳.

۸. همانجاها.

مصنوع و پرتکلف بیان داشته است؛ لیکن وی با توجه به اینکه تدوین یک تذکره و مآثر نویسی کوچک تک‌نگار را مطمح نظر قرار داده است، با رونویسی از شوکت‌نامه میرزا محمدرحیما، ضمن اذعان به سوابق درخشان زبان و ادب فارسی و پیش‌دستی اسلاف در خلق آثاری فاخر در تاریخ‌نگاری، در آثاری چون تاریخ و صّاف، ظفرنامه شرف‌الدین علی یزدی، و تاریخ هشت‌بهشت بدلیسی، دشواری ارائه اثری مقبول در برابر آثار ایشان را خاطر نشان ساخته است (همان: ۸). نویسنده در مطاوی رساله خود به رساله عرض سپاه اوزون‌حسن، تألیف علامه جلال‌الدین دوانی، تحت عنوان «عرض لشکر استاد» اشاره کرده است تا متناسب با حجم اندک رساله، در کنار دیگر آثار، از رساله‌ای کوچک نیز، به عنوان سرمشقی در سخنوری و نویسندگی، یاد کرده باشد. در این میان، اقبال دانشمندان شیعه ایرانی در عهد صفوی، به یکی از تواریخ فارسی برجسته آل عثمان، یعنی تاریخ هشت‌بهشت بدلیسی، درخور توجه است. همچنین عرفان یزدی با اهتمام ویژه به آثار ظهوری ترشیزی، چون گلزار ابراهیم و ساقی‌نامه او، توجه به نمونه‌ای برجسته از سرمشق فصاحت در سخنوری منظوم و منشور، در میان پارسی‌گویان سرزمین هند، را از نظر دور نداشته است (همان: ۸-۹).

در عین حال، مؤلف، باز به تقلید از میرزا محمدرحیما، عرف و عادت مرسوم در میان دانشمندان، یعنی عیب‌جویی از آثار دیگران، را نکوهش کرده است. چنانکه برای این منظور به یکی از مصادیق این عیب‌جویی استناد کرده و غیاث‌الدین منصور دشتکی را به خاطر اصرار در انتقاد از آراء و آثار استادش، علامه جلال‌الدین دوانی، آنگونه که در کتاب جام جهان‌نمای دشتکی دیده می‌شود، سرزنش کرده است (همان: ۱۰).

گذشته از توصیفات بلیغی که عرفان از دانش و هنر ممدوح خویش، میرزا محمدشفیع، به دست داده، بخش قابل توجهی از آنچه در شرح عمارات و ابنیه وی در رساله حاضر به چشم می‌خورد، مربوط به اقدامات آن وزیر در جهت مرمت یا توسعه عمارات سابق در یزد است. عرفان در این راستا از اقداماتی چون اهتمام میرزا محمدشفیع به بازسازی و گسترش منزل

صفی‌قلی بیک، از وزرای پیشین یزد در دوره شاه عباس ثانی، یاد کرده و آن را با ذکر ابیاتی که از شوکت‌نامه میرزا محمدرحیما، با اندک اختلافی، اقتباس کرده همراه ساخته است. این اقتباس، از همان بیت نخست، در مخاطبه با میرزا محمدشفیع، وزیر یزد، به جای صفی‌قلی خان داغستانی، بیگلربیگی چخورسعد، نمایان است:

شوکت‌نامه	مآثر میرزا محمدشفیع
خان عالی‌شان گردون‌اقتدار معدلت‌گستر امیر نامدار ^۱	آصف ذی‌شان گردون‌اقتدار معدلت‌گستر شفیع نامدار ^۲

لیکن عرفان یزدی، صرف‌نظر از برخی تغییرات و جابه‌جایی‌ها در ابیات این شعر، بیت آخر آن را که حاوی ماده تاریخ «کام دل یابد درین دولت‌سرا»^۳، برابر با ۱۰۷۷ق، در تاریخ مرمت مساکن عباس‌قلی‌خانی، موسوم به عمارت جهان‌نما، بوده را حذف کرده و ماده تاریخ دیگری را جایگزین آن نساخته است. مرمت گنبد مسجد امیر چقماق که پیشتر نیز بدان اشاره شد، عمارت و باغ متصل به باغ شاهی در محله اهرستان، و عمارت مزرعه حسینی و حمام آن، از دیگر ابنیه میرزا محمدشفیع در یزد است که عرفان از آنها نام برده است (همان: ۱۸-۲۰).

در این میان، بنای عمده مستقلی که از آثار میرزا محمدشفیع معرفی شده، مدرسه شفیعیه است. عرفان در توصیف آن ابیاتی سروده و در انتها ماده تاریخ آن را برابر با سال ۱۱۰۱ق تدوین کرده است (همان: ۲۳). مدرسه مزبور همچنان پابرجاست و در یکی از زوایای میدان خان (میدان خواجه قدیم) در شهر یزد قرار دارد. هرچند کتیبه مدرسه تنها به بنای آن در عهد شاه سلیمان صفوی اشاره می‌کند و نام بانی آن را به دست نمی‌دهد، اما تاریخ احداث آن، سال ۱۱۰۲ق، را نشان می‌دهد.^۴ لیکن

۱. محمدرحیما، ۱۳۵۷ب: ۹۶.

۲. عرفان یزدی: ۱۷.

۳. محمدرحیما، ۱۳۵۷ب: ۹۷.

۴. افشار، ۱۳۷۴: ۲/ ۵۸۶-۵۸۷.

عبدالوہاب طراز، در اواسط سده سیزدهم، در کتابچہ موقوفات یزد به نام بانی مدرسه، میرزا محمدشفیع، تصریح کرده و موقوفات آن را ذکر کرده است. علاوه بر اراضی و قنوت متعدد در توابع یزد، دو سهم از نہ سهم کل اراضی میدان خواجه و بخشی از دکانین آن میدان در شمار موقوفات مدرسه به شمار می رفته است. عواید موقوفات مدرسه صرف رقبات و مالیات و دو عشر آن برای حق التولیه منظور شده بود و مابقی به مصرف تعمیر مدرسه و موظفی مدرّس، طلاب و خادم مدرسه می رسید.^۱ این مدرسه، برحسب گزارش عبدالوہاب طراز، در عصر قاجار نیز از مدارس پررونق یزد بوده است.^۲

اشاره به کاغذ عادلشاهی از دیگر فواید این اثر است که عرفان آن را، مانند بسیاری از دیگر اجزای رسالہ خود، از شوکت نامہ میرزا محمدرحیما اخذ کرده است. کاغذ مزبور از کاغذهای مرغوب و شاه پسند هند بود و باباشاه اصفهانی در رسالہ آداب المشق آن را به عنوان کاغذی کم دانه، مرغوب ترین کاغذ و برتر از کاغذ دولت آبادی یا سلطانی برشمرده است.^۳ میرزا محمدرحیما و عرفان از این کاغذ در حین ستایش فصاحت و بلاغت آثار ظهوری ترشیزی، مانند گلزار ابراهیم و خوان خلیل، نام برده اند و در آنجا در قالبی کنایہ آمیز، آثار مزبور را به نام مخدوم عادلشاهی ظهوری ترشیزی در بیجاپور دکن، سلطان ابراهیم ثانی (۹۸۷-۱۰۳۵ق)، آراسته به «مُهرِ مہر» سلطان ابراهیم، در ورق های عادلشاهی روزگار، از پر طاوسان هند، رنگین تر گرفته اند.^۴

یکی از نکات شایان توجّہ در رسالہ حاضر، نام بردن از طرح زربفت ینگی دنیاست. این از معدود موارد ابتکاری عرفان یزدی است که در شوکت نامہ میرزا محمدرحیما دیده نمی شود.

۱. طراز، ۱۳۴۱: ۳۲-۳۳.

۲. همان: ۳۰.

۳. افشار، ۱۳۹۰: ۱۱۵.

۴. شوکت نامہ: بدون «مہر».

۵. محمدرحیما، ۱۳۵۷ الف: ۲۹۲؛ عرفان یزدی: گ.ر.

پیشتر از استعمال عنوان «خلعت‌های زربفت ینگى دنیا» و «فرش‌های زربفت ینگى دنیا»، برای منسوجات و بافته‌های منسوب به جهان نو (= قاره آمریکا)، در دربار صفوی، از طریق تحفة‌العالم سیّد ابوطالب موسوی فندرسکی (نوشته‌شده در اوایل سلطنت شاه سلطان حسین، در خلال سال‌های ۱۱۰۶ و ۱۱۰۷ق) آگاه بودیم.^۱ لیکن حال با کاربرد آن در رساله مآثر میرزا محمدشفیع، که در حدود سال‌های ۱۱۰۱ تا ۱۱۰۵ق در اواخر سلطنت شاه سلیمان نگاشته شده، مواجه می‌شویم. عرفان عبارت مزبور را به کنایه در توصیف چشم‌اندازهای زیبای موسم بهار به کار برده است و آن فصل را به نقشبندی تشبیه نموده که در کارگاه چمن‌ها طرح زربفت ینگى دنیا فکنده است (همان: ۲۵). به هر تقدیر، این مسأله بیانگر آشنایی ایرانیان در روزگار صفویان، دست‌کم در اواخر روزگار مزبور، با این مفهوم از قاره جدید است؛ تا آنجا که منسوجات منتسب به ینگى دنیا، به مثابه مثلی در زیبایی طرح و نقش به کار می‌رفته است. اینکه در اواخر عهد صفوی و در دوره حیات عرفان یزدی و سیّد ابوطالب فندرسکی - در اواخر سده یازدهم و اوایل سده دوازدهم، مقارن با اواخر سده هفدهم و اوایل سده هجدهم میلادی - قاره آمریکا صاحب سوابقی در صنعت و هنر بافت منسوجات و قالی‌های زربفت و زیبا بوده و نمونه‌هایی از آن به شرق، از جمله ایران، راه یافته باشد، امری غریب و بسیار بعید می‌نماید. خاصه آنکه ایران خود از قطب‌های اصلی بافت چنین آثاری بود و در عهد صفوی، متمولان و دربارهای مختلف در شرق و غرب جهان، خواستار مصنوعات آن بودند. همچنین، چنانکه می‌دانیم در این دوره برخی همشهریان عرفان یزدی، چون غیاث نقشبند و سعیدای نقشبند، خود در این زمینه شهرت فراوان داشتند. این نکته بیانگر شکل‌گیری زمینه‌های گرایش ایرانیان و دربار صفوی به اشیای هنری و فنی فرنگی در آن دوره است؛ چنانکه تمایل به اطلس فرنگی^۲ و ساعت‌های فرنگی در دربار^۳ و نیز تأثیر نقاشی فرنگی

۱. موسوی فندرسکی، ۱۳۸۸: ۴۵، ۱۳۶.

۲. بیات، ۱۳۸۲: ۱۵؛ شاملو، ۱۳۷۵: ۵۶/۱.

۳. نوربخش، ۱۳۶۶: ۴۰۲-۴۰۶.

بر کار نقاشان این دوره، آنچنان که در آثار محمدزمان دیده می‌شود، از نشانه‌های آن به شمار می‌رود. در اینجا ممکن است منسوجات هنری بومیان سرخ‌پوست قاره آمریکا نیز، که نمونه‌هایی از آن اکنون در موزه‌های جهان موجود است،^۱ به ذهن خطور کند. لیکن هیچ نشانه‌ای از انتقال و تجارت آن در ایران و آشنایی ایرانیان آن روزگار با چنین منسوجاتی در دست نداریم.

گذشته از این، به‌درستی نمی‌دانیم در اینجا مراد از ینگ‌دنیا، مستعمرات اسپانیا و پرتغال در آمریکای مرکزی و جنوبی است یا مهاجرنشین‌های انگلیسی و فرانسوی در آمریکای شمالی. اما با توجه به آنکه وجود محتمل این اشیاء باید ره‌آورد تجارت بوده باشد، و با در نظر گرفتن این که با فتوحات شاه عباس در سواحل و جزایر جنوب ایران، حضور پرتغالی‌ها در خلیج فارس به زوال گرایید و کمپانی‌های هند شرقی انگلیس و هلند جای آنها را گرفتند، در اینجا به احتمال فراوان مراد از ینگ‌دنیا، نخستین مهاجرنشین‌های انگلیسی در شرق آمریکای شمالی در سده هفدهم و اوایل سده هجدهم میلادی است.

هر چند در دوره مزبور از بافت منسوجات زربفت در قاره جدید و ارسال آن به مشرق‌زمین خبری در دست نداریم، اما از حضور اهالی مستعمره‌نشین‌های انگلیسی آمریکای شمالی در حوزه خلیج فارس، در اواخر سده هفدهم میلادی، اطلاعات مستندی در دست است. آنها آمریکایی‌هایی بودند که به قصد ماجراجویی و کسب ثروت به اقیانوس هند، خلیج فارس و دریای سرخ سفر می‌کردند و با ره‌آوردی از کالاهای گوناگون، از جمله منسوجات شرقی، به آمریکا بازمی‌گشتند. چنانکه این ماجراجویان آمریکایی تنها در نوبتی، در اواخر سده هفدهم میلادی و مقارن سلطنت اورنگ‌زیب، با تعرض به یک کشتی متعلق به دربار گورکانی هند، حامل یک‌هزار و ششصد سرنشین عازم مکه، در دریای سرخ، آن را تصاحب کردند و غنایم و ثروت بسیاری به چنگ آوردند.^۲

۱. ج. لانگ، ۱۳۸۶: ۵۳، ۸۰.

۲. پالین، ۱۳۸۵: ۱۵.

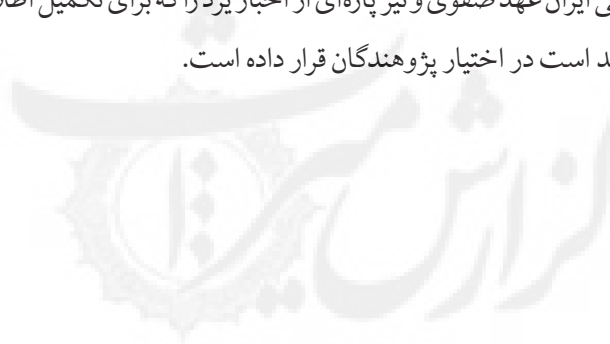
بنابراین می‌توان این گمان را مطرح ساخت که به احتمال، آمریکایی‌ها بخشی از این قبیل غنائیم را، به قصد تبدیل آن به پول نقد و مسکوکات طلا و نقره، در همان بازارهای شرق به فروش رسانده باشند و منسوجات خریداری شده از آنها، با توجه به آمریکایی بودن فروشندگانشان، کالاهای ینگ‌دنیایی خوانده شده باشند و این نام‌گذاری به واسطه تولید آنها در قاره جدید نبوده باشد. احتمال دیگر آن است که این منسوجات و فرش‌های نفیس، توسط بافندگان ایرانی و هندی که در استخدام اهالی ینگ‌دنیای در مراکز تجاری یا مستعمرات ایشان در شرق بوده‌اند، تولید می‌شده و به نام مخدومانشان، فرش ینگ‌دنیای نامیده می‌شده و به بازار عرضه می‌شده است. ماجراجویان آمریکایی، در همین دوره مقارن حیات عرفان یزدی و سید ابوطالب فندرسکی، با همکاری یک پرتغالی، برای دوره‌ای کوتاه در جزیره ماداگاسکار، در شرق آفریقا، یک سرزمین کوچ‌نشین برای خود ایجاد کرده بودند که دارای یک حکومت دموکراتیک برخوردار از نهادهای مدنی چون سپه‌سالاری، دریاسالاری و وزارت امور خارجه بود و از آنجا به عنوان پایگاهی جهت تهاجم علیه کشتیرانی در حوزه اقیانوس هند و دریای سرخ استفاده می‌کردند.^۱ از جمله، حمله به کشتی پادشاه گورکانی یادشده، در حوالی سواحل جزیره العرب، توسط اهالی همین کوچ‌نشین ینگ‌دنیایی در ماداگاسکار صورت گرفت. دزدان دریایی، اولین کالاهایی را که مستقیم از شرق برای فروش در ینگ‌دنیای عرضه گردید به ارمان آوردند؛ از جمله طلای جزیره العرب، مروارید حوزه اقیانوس هند، و منسوجات شرقی. در آن ایام این کالاهای شرقی در شهرهای مستعمره‌نشین انگلیس در ینگ‌دنیای فراوان بود.^۲ از این رو بعید نیست که برخی از این کالاها، و به احتمال فرش‌های نفیس ایرانی، دوباره در چرخه تجاری قرار گرفته و تحت عنوان فرش زربفت ینگ‌دنیای در بازارهای شرقی، از جمله ایران، عرضه شده باشند. تصریح عرفان یزدی و سید ابوطالب فندرسکی بر فرش‌های زربفت ینگ‌دنیای، در حالی که ایران و هند خود مرکز بافت نفیس‌ترین

۱. همان: ۱۴-۱۵.

۲. همان: ۱۵.

قالی‌ها بوده‌اند، این نظر را تقویت می‌کند. بدیهی است که فهم واقعیت این مسأله مستلزم دسترسی به اسناد و مدارک بیشتری است.

به هر حال، عرفان یزدی در رساله مآثر میرزا محمد شفیع، به تقلید و با انتقال از شوکت‌نامه میرزا محمدرحیما، به همان سان که وی اثری ارزنده در احوال و آثار بیگلربیگی ولایت چخورسعد به دست داده، نمونه درخور توجهی از یک تئنگاری در احوال یکی از کارگزاران موسوم به وزیر، که برای رتق و فتق امور ولایات خاصه شاهی از سوی دربار صفوی به ولایات گسیل می‌شدند، ارائه کرده است و از این رهگذر، در متن مصنوع و منشیانۀ خود، جزئیاتی از حیات فرهنگی و اجتماعی ایران عهد صفوی و نیز پاره‌ای از اخبار یزدرا که برای تکمیل اطلاعات برخی منابع این دوره مفید است در اختیار پژوهندگان قرار داده است.



متن رسالہ مآثر میرزا محمد شفیع



ام‌ع-ام‌ع^۱

زینت افزای کتابی کلام فصیحی بلاغت شعار، لوی حمد خدا است و گلشن آرای حدایق بیان فضیلتی براءت آثار، نوای شکر خالق اشیا. شاهنشاهی که سریر جهان بینی آفتاب را به شاهی انجم بر طارم فلک چهارم که وسط معموره سماوات است نهاد [ه]، و احشام ستاره های نورانی و ترکان شرقی نژاد کواکب که سپاه خیمه نشینان شب های ظلمانی اند بر اطراف و اکناف قلعه ذات ابراج فلک هشتم جای داده. مالک الملکی که والی عقل فعال را در کشور بنیان بشری به امیرالامرای بازداشته، حارسان نفوس انسانی و طبایع نباتی و حیوانی را در سرحد کون و فساد به حکومت قلاع ابدان و وزارت بلاد اجساد گماشته. فرمان فرمای ارادتش محروسه مکان و معموره امکان را در بیابان نیستی و عدم طرح انداخته، خرابه فنا و ارض موات هیولی را در [دار]الامان وجوب و ضرورت و سیرگاه افراد صورت ساخته. جهان آرای حکمتش چمن های فلک اخضر را به گل صباح خورشید و نسترن ناهید و نیلوفر ماه و شکوفه اختر و شقایق شفق احمر آراسته و دولتخانه همایون ربع مسکون را که تختگاه خلفای الهی و تکیه گاه ارباب دولت نبوت و شاهی است، به زیور وجود فرماندهان جهان معنی و صورت و راهنمایان سعادت دنیا و آخرت پیراسته. صاحب اعظم مناصب و اعلی مراتب، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله،

۱. در صدر صفحه، علامت اختصاری «ام‌ع» دو بار تکرار شده است که حکایت از اسم مؤلف، «ابن محمود، مطیع»، دارد.

را در افاضه جود از وجود مطلق مجرد بر مواد حسیّه مقید، وسیله ربط قدیم به حادث گردانیده تا محبوبان ظلمت کده ناسوت را به عالم انوار و فضای لاهوت راه نماید و از فیض وجود اصیل، آب حیات بر ماهیات غلیل پیماید. بر او و بر آل اطهار و ذریه اخیار او باد صنوف صلوات زاکیات و صفوف ۱۲۱ تسلیمات نامیات، خصوصاً بر وزیر به حق و جانشین مطلق او که ادیب مصطفی خلافت و کرامت و مدرّس مدرسه ولایت و امامت است و بر عترت طاهره آن حضرت که حمله عرش دین و حفظه کتاب مبین و ائمه مهتدین و خلفای راشدینند، صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین.

و بعد، چون به مقتضای فحوای ﴿قُلْ لَا اسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اجْرًا اَلَا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبٰی﴾^۱ لوائی ولای اهل بیت رسول و ذریه بتول در ملک دل بلند کردن و ثمره محبت این شجره کریمه الفروع والاصول را در ریاض جان پروردن بر کافه اهل ارض، فرض عین و عین فرض است، خصوصاً وقتی که حقوق پادشاهی و مراحم ظلّ اللهی و محافظت دماء و اموال و مدافعت اهل کفر و ضلال و اعلای کلمه اسلام و ترویج مذهب سید انام و تصحیح ادیان اهل عالم و تکمیل امر معاش و معاد بنی آدم ضمیمه آن حق گردد، و به مضمون «ادعوا لسلطانکم جائراً کان أم عادلاً»، بعد از محبت ائمه اثنی عشر و خلفای به حق خیرالبشر، دعای دولت پادشاه سلیمان جاه، مصدوقه «السلطان العادل ظلّ الله»، از اهمّ طاعات و اجلّ عبادات خواهد بود و شکر این نعمت عظیمه و منتّ جسیمه بر فرقه ناجیه امامیه - وقاهم الله ناراً حامیه - از اکثر فرایض اولی و انسب.

سپاس مر خدای را که سلسله صفویه را که سلاله طین آدمند، سلاطین اهل عالم ساخت و شجره مبارکه موسویه را که چون نخله طور تجلی نورش ظاهر و عیان است، در سرابستان دودمان محمدی که گلزار ابراهیم عبارت از آن است، برافراخت. و این سلاطین گردون غلام و اساطین قبه اسلام را با قلت اولیاء و کثرت اعداء به شمشیر حیدری و پنجه غضنفری در ممالک طیبیه

ایران که مرکز اقالیم عمران است بر اعدای تسلط داد و به تحریک مقالید سیف حدید این ملوک آل ابی طالب و اشبال اسدالله الغالب، ابواب امن و امان ۱۳۱ بر روی ارباب توحید و ایمان گشاد. لمنتشیه:

آن شاه کوه آفتاب پیمانه اوست جمشید، کمین خادم خمخانه اوست
چندان که چراغ مهر پرتوفکن است فرمانده شش جهات پروانه اوست

مهر وسط السماء دولت و احتشام که از ولایت نیمروز تا حوالی شام، مشرقین جهان و خافقین
اعیان را به ضرب شمشیر کفرسوز گیتی فروز از ظلمت شرک و طغیان پرداخته، ممالک
وسیع المسالک ایران را چون قلوب موحدان به نور ایمان روشن و مزین ساخته، شیعه امامیه که
از سعادت طالع در داو اول دوشش آوردند، اکنون از دولت این سلسله از نقش مراد بر خوردند.
اگر باد صبا بساط سلیمانیش به جانب مشرق برد، جنود مور شمار هنود ندای ﴿یا ایها التمل ادخلوا
مساکنکم لا یحطمتمک سلیمان وجنوده وهم لا یشعرون﴾^۱ به هم شنوند. و اگر نسیم شمال شقه علم
کاویانش به صوب مغرب کشد، نیزه گذاران آن مرز و بوم تا تخوم ارض روم سروش ﴿ان الملوک
اذا دخلوا قریة افسدوها وجعلوا اعزة اهلهما اذلة وکذالک یفعلون﴾^۲ به گوش ارباب هوش رسانند، اعنی
شاه خورشیدافسر، ناهیدساغر، مشتری منظر، کیوان چاکر، مریخ لشکر، عطارد دفتر، قمر سپر،
هلال خنجر، صاحب السیف القضیب و السنان الخضیب، السلطان بن السلطان و السلطان و
الخاقان بن الخاقان، زیب افزای مسند خسروی، شاه سلیمان الصفوی الموسوی
الحسینی. لمنتشیه:

خسرو عادل که حصن ملک و دین شمشیر اوست موج طوفان جوهر شمشیر عالمگیر اوست
چون نجاد پاکش از ذریه شیر خداست عرصه میدان شیران جرگه نخجیر اوست

خلد الله ملکه و سلطانه ماتحرکت السبع الشداد واستقرت الارض المهاد وافاض علی العالمین

۱. نمل، ۱۸.

۲. نمل، ۳۴.

عدله و برّه واحسانه الی آن ینادی المناد لیوم المعاد. زهی عظمت جهانبانی و حشمت سلیمانی و فرّ الهی و آیین پادشاهی که عطر جهانگیری از جعد پرچم رُمح و سنانش در ایوان کیوان پیمچیده و بوی عرق فتنه رزم ۱۴ از گریبان درع و خفتانش به مشام بهرام رسیده. هر صباح و رواح که از تراکم ابدان و اشباح، عتبه علیای شاهی، مطاف طوایف انام و مجمع ازدحام عساکر و اجناد از فرق اتراک و اکراد و غلامان و قورچیان و ریکایان^۱ و قوشچیان گردد، مضمون ﴿و حشر لسلطان جنوده من الجنّ و الإنس و الطّیر فهم یوزعون﴾^۲ محسوس خلایق هفت اقلیم شود و هر شام و سحر که زمزمه هندی دراو صیحه کرّنا از صفوف مرصوف نوبت زنان خلافت کبری در اطباق سماوات پیچیدن گرفته^۳، صورنگ^۴ شادیانه خاکیان به مسامع افلاکیان رسد، سرّ موعود ﴿انّ الارض لله یورثها﴾^۵ من یشاء من عبادہ ﴿مشهور ملایک هفت آسمان گردد.

۱. «ریکا» بر وزن زیبا، مطلوب و محبوب و معشوق باشد (برهان تبریزی، ۱۳۴۴: ۵۶۲). همچنین نوعی از چویداران که پشم کلاه ایشان آویزان باشد. این واژه بیشتر برای جوانان دارالمرز مازندران به کار می‌رفته است، چنانکه شاهی که لاله تیک چند بهار (۱۳۸۰/۲: ۱۱۴۱)، بعد از ذکر معنای مذکور، از قول میرنجات اصفهانی برای واژه ریکا آورده مؤید آن است:

در گلستانی که جولانگاه آن قد رساست سرو یک ریکای دارالمرزی کوته قباست

۲. نمل، ۱۷.

۳. کذا فی الاصل.

۴. واژه «صورنگ» در هیچ یک از فرهنگ‌های فارسی دیده نشد، لیکن بر اساس لغت‌نامه دهخدا، «رنگ» واژه‌ای سنسکریت به معنای رقص و بازی و آهنگی است که بتوان با آن رقصید و از آن ترکیب‌هایی چون «یک‌رنگی»، به معنی آوازی که تابع یک مقام باشد، ساخته می‌شود. شاید در اینجا نیز با ترکیبی از «صور» با «رنگ» مواجه باشیم. در شوکت‌نامه میرزا محمد رحیم (محمد رحیم، ۱۳۵۷: الف: ۲۵۸)، واژه مزبور به همین صورت به کار رفته است و عرفان یزدی نیز باید عیناً آن را از آن رساله اخذ کرده باشد.

دکتر سعید شفیعیون، این نکته را با استناد به کلیات زلالی خوانساری و تاریخ عالم‌آرای شاه اسماعیل به نگارنده خاطر نشان ساخت که «صورنگ» می‌تواند ضبط دیگری از «سرنگ» باشد. با توجه به آن که گاهی در ضبط کلمات، حروف صاد و سین به یکدیگر تبدیل می‌شوند و ضمّه نیز گاه با واو نمایانده می‌شود (قس. خشنود/ خوشنود)، این امر محتمل است. در عالم‌آرای شاه اسماعیل (ص ۴۳۳) آمده است: «در این وقت از بالای برج قلعه، سرنگ و قیه برخاسته». اصغر منتظر صاحب در تعلیقات خود بر این کتاب، با استناد به فرهنگ نفیسی، زیر واژه «سرنگ» (همان: ۶۴۷) می‌نگارد: «سرنگ: آمیخته و مختلط، اختلاط کلمات و منازعه»، و در ادامه توضیح می‌دهد که «با توجه به کلمه قیه و معنی آن که جیغ کشیدن به هنگام جشن و سرور است، سرنگ را نیز در این جمله می‌توان تقریباً مترادف قیه دانست». بیت زیر از کلیات زلالی خوانساری (ص ۵۷) نیز می‌تواند مؤید این مطلب باشد:

شود به معرکه کارزار، محشر گردان هراس صور قیامت، سرنگ قنبر و دلدل

۵. اصل: یرثها.

۶. اعراف، ۱۲۸.

رشته زمان در شیرازه دیوان عدل و احسانش نارساست و سفره مکان با فراخی رزق راتبه خوارانش تنگ پهنّا. معادن سیم و زر حاصل خود را به شبکه ثقبه‌ها می‌سینچند تا وزن مقدّر در دارالضرب اعلی کم نیاید. بحار در ادای گوهر و عنبر، جداول قسمت از موج می‌کشند تا خارج آنها به اخراج مقرر مساوی برآید. در روزگار رعیت پروریش، مرغ دهقان، ستیزه با شهباز سپاه کند و به استظهار ضعیف نوازش، طامعه کبک و تیهو به گاورسه دیده‌اش، چشم سیاه.^۱ در قلّه کُھسار، پلنگ از عربده برّه شیرمست مشوش است و در چله‌خانه غار، فلاخن مطروح شبانان کمند و حدت گرگان ریاضت کش. اگر به جستن دزد گریخته فرمان دهد، آسمان در جاده کهکشان تفحص پی کند و اگر به کشتن خصم روزبرگشته حکم فرماید، مرگ رسیده ترک پیش دستی نماید. در عهد امنیت مهدش اصحاب بغی و طغیان در زاویه خمول و گمنامی پنهان و فتنه چون شیر قالی گرفتار خوابِ گران. قصّه جانسوز برق، به اعتقاد خرمن، کاه کهنه به باد دادن است و داستان پرشور گرگ، در گوش برّه، افسانه خواب شیرین کردن. ۱۵۱ اگر صبحدم، دم گرگ در چراگاه جدی و حمل سفید شود، عجیب است و اگر وقت شام، تیغ خورشید به خون شفق سرخ گردد، غریب. از گل عدلش^۲ خار را چه حد که بر سر دیوار باغ و بستان بر گل و ریحان رفعت جوید و از بیم قهرش سنگ طفلان شوخ را چه قدرت که به سمت درختان میوه‌دار پوید. استیلای قهرمان شوکت و استحکام شادروان دولت این ظلّ یزدان، زیاده بر آن است که مبالغات منشیان فاضل، در نظر عاقل، به تحصیل حاصل آیل نگردد و آنچه درین مقام، از ورای حجاب

۱. «چشم سیاه کردن» کنایه از طمع کردن به چیزی باشد (برهان تبریزی، ۱۳۴۴: ۳۸۲). لاله تیک چند بهار (۱۳۸۰: ۶۷۹/۱) آن را کنایه از نگرستن در چیزی به تمام شوق و رغبت و شیفته و مفتون او بودن و طمع کردن معنا کرده است و پنج شاهد از شعرای مختلف، از جمله بیت زیر را از صائب تبریزی، برای آن ذکر کرده است:

مکن به لاله‌رخان چشم خود سیه صائب که زود چهره به خون رنگ می‌نماید

۲. «گل عدل» کنایه از برابر ایستادن دو کفه ترازو است که به سان گل گشوده است. جرفادقانی در ترجمه تاریخ یمنی (۱۳۷۴: ۱۵۷)، در ذیل خبر فرونشستن آتش فتنه فایق علیه امیر سامانی، ابوالحارث منصور بن نوح، و صلح میان این دو می‌آورد:

از غصّه خون گرفت چو می، ظلم را جگر وز خنده باز ماند چو گل، عدل را دهان

الفاظ و عبارات، فروغ چهره و رخسار نموده، نظر به نفس امر و حقیقت واقع، رجوع از اشرف به ادنی نباشد. لیکن نطق و بیان مطیع^۱ ناتوان، در ایراد حق این مقال قاصر است و قلم فرسوده قدم، در وصول به منزل صعب، با هزاران کعب، عاجز و منکسر. همان به که از فیض روح القدس که بر مادحان آل رسول سیل است، جرعه‌ای صرف عذوبت بیان و رطوبت لسان نماید و گل‌های دعای وزیر روشن ضمیر را درین دشت بیاض آراید، «لیس الخبر والبیان کالمشاهدة والعیان».

بحمدالله که تربیت یافتگان این دولت عظمی که به مراتب بلند و مناصب ارجمند رسیده‌اند، خط بطلان و نسیان بر مآثر صنایع ملوک طوایف کشیده‌اند. قیاس مدارج کمال بندگان عالی مقامش، برهان سلمی است که لاتناهی درجات اقبالش بر حکیمان روزگار الزام می‌کند و ذکر محامد و جلال امرای عظام و وزرای کرامش، قیاس مسلمی است که به طریق اولی اثبات مدعا و افاده مرام می‌نماید. اکنون مناسب سیاق، توشیح صفحات و اوراق به ذکر مکارم اخلاق صاحب دولتی است که در نسب چون مهر به یگانگی معروف است و در حسب چون عقل به فرزاندگی موصوف. اهل سلاح با هنروریش مخطی و ساهی و ارباب صلاح به دانشوریش مفتخر و مباهی. دیوان حماستش^۲ را مصرع رنگین، تیغ خون چکان و دریای سخاوتش را ۱۶۱ رگ ابر نیشان، خامه گوهرافشان. لواحد و آحاد^۳:

ابکی واضحک خصمه وولّیه بالسّیف والقلم الضّحوک والباکی
الدّرّ والدّرّی خافا جوده فتحصّنا بالبحر والافلاکی^۴

آب گوهر نجابت و بزرگ‌زادگی، سرّ معنی فتوت و آزادگی، در حق دشمن محض عدل و از

۱. اشاره به نام مصنف «مطیع بن محمود» دارد.

۲. اشاره کنایه‌آمیز به دیوان حماسه‌ابی تمام طایی.

۳. اجاد: خوب از عهده برآمد، نیک گفت.

۴. این شعر از ابو عبدالله الحسین بن ابراهیم النطنزی را سماعی (۱۴۰۹ق: ۱۷۸) به قرار زیر ضبط کرده است:

ییکی ووضحک خصمه وولیه بالسّیف والقلم الضّحوک والباکی
والدّرّ والدّرّی خاف جوده فتحصّنا بالبحر والافلاک

خطای دوست مایل به فضل، اعنی ذالْحَسْبِ الرَّفِیعِ وَالتَّسْبِ الْمُنِیعِ، قوأمًا لِلوَزَارَةِ وَالمَعْدَلَةِ وَالتَّصْفَةِ وَالحِشْمَةِ وَالمَجْدِ وَالمَعَالِی، میرزا مُحَمَّدشفیع، اَبَدَ اللّٰه اَقْبَالَه مَا لَاحَ الْجَدِیدَانِ وَخَلَّدَ اَجْلَالَه مَا تَجَدَّدَ الْمَلَوَانُ^۱ که هَمّت آسمان رفعتش دامنِ چون ابر نیسان به افاضه جود بر میان افراشته و خاطر خجسته بینش چون خورشید اعتدال، توجّه بر اصلاح هر نقص و اختلال گماشته. عرصه دارالعباده^۲ از قانون بنده نوازش بزم عیش و رامش و عقده حوایج از مفتاح چاره سازیش باب فتح و گشایش. از میامن برکات اقبالش سکون و آسایش مساکین در افزایش و از مآثر رشحات افضالش السنه و شفاه اقصی و ادانی لبریز ستایش و نیایش. در پاکی سیرت و طهارت ذیل عفت و حفظ عرض رعایا و زیردستان و تفقد حال عامّه برآیا و کافه مسلمانان چنانکه خامه تحریر انگشت شهادت افراشته، شاهدین عدلین از دو زبان متفق الکلمه به گواهی بازداشته در مجامع راستان اصابع به صوت صریر می گوید، عربیه:

فلو لم تمس الارض طاهر ذيله لما صحّ عندی رخصة فی التّیمّم
صاف دلان را گوهر معنی بی مدد نیسان موهبتش در عمان فکرت صورت نبندد و خونابه نویشان را لعل مذاب سخن در بدخشان طبیعت جز تباشیر مهر تربیتش رخ نیفروزد. جبهه گشاده اش مرآت زبان گشودن طوطیان محجوب ۱۷۱ و چهره افروخته اش بهار غزل خوانی بلبلان تصویر و مکتوب. چنانکه من آشفته بیان که از بی زبانی کلیم آسا به دعای ﴿واحلل عقدة من لسانی﴾^۴ مناجات

۱. الملوان و الجدیدان: شب و روز (کردی نیشابوری، ۲۵۳۵: ۳۴۹)؛ جدیدان، شب و روز، ملوان، مترادف (زمخشری خوارزمی، ۱۳۸۶: ۳).

۲. اشاره به دارالعباده یزد دارد.

۳. شمس الدین محمد بن محمود آملی در نفائس الفنون (آملی، ۱۳۸۱/۱: ۲۷۵)، این بیت را اینگونه ضبط کرده و برگردان منظوم فارسی آن را مندرج ساخته است:

فلو لا مساس الارض فاضل ذیلها لما صحّ عندی رخصة للتّیمّم
لمؤلفه:

دامن پاکش نه گر روزی رسیدی بر زمین مرتیمم را کجا بودی دلیل معتبر

۴. طه، ۲۷.

می‌کردم و به‌طور مردم لال به زبان حال می‌گفتم، لمنشیه:

افسوس که مطلب به زبان دارم و چون شمع سوز جگر انداخته لکنت به زبانم
 اکنون نی‌کلکم چون عصای موسی به ابطال سحر فسونگران افسانه‌ساز قد راست کرده و نفس
 چون دم عیسی، روح معنی جدید در پیکر لفظ بدیع دمیده. پرنیان سخن که به سبب مساهله اهل
 صنعت به نقوش قالبی مصور بود، به اشاره قدردانیش قلمکار خامه غریب‌نگار این خاکسار
 گردیده. مشاطه آب و رنگ آفرین طبع مطیع، چهره شاهدان معانی بدیع را از جام تقریر، شفق‌پوش
 باده لعلی تحریر گردانیده، و الا با قلت بضاعت درین صنعت و پیش‌دستی اسلاف که اعلام
 اقلام در ممالک سخنوری افراخته، نقود معانی و تحف لطایف که در قلمرو وهم و خیال، سریع
 الوصول و سهل الحصول بود، اکنون در خزاین کتب مبسوطه آن ملوک کلام مضبوط است،
 چنانکه در بزم و رزم، منشور فضل و صاف در مآثر آل چنگیز به تمغا رسیده و صیت ظفرنامه
 مولانای معظم^۱ همچو طنطنه تیموری در خافقین پیچیده و صفوف کتاب هشت‌بهشت^۲ که از
 قبسات وحی منزل و فقرات نغز مسلسل، مانند سپاه روم که در حصار آتش و باره زنجیر تحصن
 جویند، بنیان مرصوص کلام را به قواطع نصوص قرآنی عدت و شوکت بخشیده و عرض لشکر
 استاد^۳ که چون یکه‌تازان جلالی با اندک سیاهی سپاهی، ندای «الملک لمن غلب» تا کبیدای سمای
 بلاغت کشیده و همچنین در ترتیب بزم رامش و تمهید مبانی عیش و آرامش، انجمن افروز محفل
 صاحب‌شعوری، ملا ظهوری، منشور شاعری و طغرای منصب آذری^۴ را ۱۸۱ به مهر مهر سلطان

۱. شرف‌الدین علی یزدی، صاحب ظفرنامه در تاریخ امیر تیمور گورکانی.

۲. کتاب تاریخ هشت‌بهشت فی تاریخ آل عثمان، تألیف حکیم‌الدین ادریس بدلیسی در تاریخ هشت تن از سلاطین
 آل عثمان از عثمان بیگ تا بایزید ثانی.

۳. رساله عرض سپاه اوزون حسن، تألیف علامه جلال‌الدین دوانی.

۴. شاید کنایه از یکی از تصانیف آذری طوسی از عرفا و شعرا بزرگ سده نهم هجری موسوم به «طغرای همایون» باشد
 که دولتشاه سمرقندی (۱۳۶۶: ۳۰۴) و اوحدی حسینی دقاقی بلبانی اصفهانی (۱۳۸۹: ۴۵۱/۱) در ذیل ترجمه احوال آذری و
 آثار وی از آن یاد کرده‌اند. همچنین در اینجا طغرای منصب آذری می‌تواند کنایه از تشبیه جایگاه ظهوری ترشیزی به
 منزلت شیخ آذری در هند باشد که پیشتر از ظهوری به آن سامان رفته بود و سلطان احمد، پادشاه گلبرگه دکن، او را صله
 در خوری انعام فرموده بود که با قناعت و بزرگ‌منشی از دریافت آن امتناع ورزید (دولتشاه سمرقندی، ۱۳۶۶: ۳۰۱).

ابراهیم^۱ در ورق‌های عادلشاهی^۲ روزگار، از پر طاوسان هند رنگین‌تر گرفته. سوختگانی که در طلب شعله‌آدراکِ افروخته‌خاطران، منصب پروانه دارند، از مطالعه گلزار ابراهیم‌ش^۳ سمندروار بر بستر گل‌های آتشین فراغت‌ها کرده‌اند و تشنه‌لبانی که لذت آب حیوان در شراب افاضات صاف‌دلان روشن‌روان یابند، از باده نارس^۴ ساقی‌نامه‌اش^۵ که زور شراب کهنه خُم‌نشینان رواق اشراق دارد، آرایش دماغ کرده، از مواید فواید خوان خلیل‌ش^۶ به لذتی بر خورده‌اند که جز نعیم مقیم ﴿فِیْهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ﴾^۷، مزیدی بران متصور نیست. درین صورت پر ظاهر است که اگر نه سحابِ مفضالِ همت و سماء مدرارِ رأفتش امداد می‌کرد، تخم این اندیشه که در وادی غیرذی‌زرع بی‌حاصلی از غبار خاطر در خاک نهان بود، مبدأ این خرمن والا مقدار نمی‌شد و نوا^۸ قابلیت و استعداد که در شتای افسردگی‌های طبیعت از تقاضای نشو و نمو ممنوع بود، مورق این حدایق ذات بهجت نمی‌گشت.

و این فقیر حقیر که در معارک فصحاء، راجل و در مصاقع^۹ بلغاء، نازل منزله باقل^{۱۰} است، از

۱. سلطان ابراهیم ثانی (۹۸۷-۱۰۳۵ق) از سلاطین عادلشاهی بیجاپور در دکن.
۲. اشاره به کاغذ عادلشاهی است که به قول باباشاه اصفهانی در رساله آداب‌المشق، بهترین کاغذها شناخته می‌شده و کاغذ دولت‌آبادی بعد از آن قرار می‌گرفته است (افشار، ۱۳۹۰: ۱۱۴-۱۱۵). ظاهراً خاستگاه این کاغذ، بنا بر تسمیه‌اش، قلمرو عادلشاهیان در دکن بوده است، چنانکه اشاره کنایه‌آمیز عرفان یزدی بر آن دلالت می‌کند.
۳. گلزار ابراهیم یکی از سه نثر مشهور نورالدین محمد ظهوری ترشیزی است که آن را با همکاری پدر همسرش، ملک قمی، در ستایش سلطان ابراهیم ثانی عادلشاهی نوشته است.
۴. اشاره به دیباجه نارس، مقدمه‌ای که ظهوری ترشیزی بر کتاب سلطان ابراهیم ثانی در موسیقی هندی، موسوم به نارس خیال، نگاشته است.
۵. ساقی‌نامه ظهوری ترشیزی که در ۴۵۰۰ بیت به نام نظامشاه برهان ثانی (۹۹۹-۱۰۰۳ق) در احمدنگر سروده شده و از برجسته‌ترین ساقی‌نامه‌های عهد صفوی به شمار می‌رود.
۶. خوان خلیل رساله دیگری است از ظهوری ترشیزی که آن را با همراهی ملک قمی در نکوداشت سلطان ابراهیم ثانی به رشته تحریر درآورده است.
۷. زخرف، ۷۱.
۸. نوا: دانه خرما، استخوان خرما، نوی جمع (زمخشری خوارزمی، ۱۳۸۶: ۲۰).
۹. مصاقع: جمع مصقع، سخت فصیح (کردی نیشابوری، ۲۵۳۵: ۲۷)؛ «و عرف مصاقع الخطباء ومشاهیرهم» (قلقشندی، بی‌تا: ۱/۲۷۱)؛ «و نعتش روان مصاقع بلغاء را فریض، مشام جان را معطر ساخت» (نائینی، ۱۳۵۳: ۱۸۶).
۱۰. باقل: اشاره به باقل‌بن ثعلبه‌الایادی از حمق‌ای عرب است که در حماقت مثل به او زند و گویند «أعیان باقل»؛ به واسطه آنکه در پاسخ به پرسش از بهای آهویی که به یازده درهم خریده بود و در آغوش داشت، دستانش را به جهت اشاره به

خوف تهمت انتحال و طعنه خطا و غلط، قدم اقدام برین نمط آشنا نمی کرد. لیکن چون رسم ابنای زمان است که در توقیر اسلاف زیاده از آنچه باید می کوشند و چشم از فضایل اقران به عمد می پوشند و تجاهل ازین معنی می ورزند که ابواب فتوحات الهی به حکم «الطرق الی الله بعدد انفس الخلاق» بر روی همگنان گشاده و کاسه در یوزه گدایان عالم امکان که بر سواحل دریای رحمت ایزدی چون گوش ماهی ریخته چشم بر نسیم «ان لربکم فی ایام دهرکم نجات» دارند، هر یک فراخور ظرف همّت، فیض پذیر موجه فضل و^۱ ۱۹۱ افضالند. بلکه از تتبع آثار سلف، محقق و معلوم است که همیشه دانشوران در حقّ معاصران همین نسبت در میان داشته اند.

چنانکه سید مغفور، امیر غیاث الدین منصور، که از کبار فضایل مشهور است، همّت عالی آن بزرگ در جمیع تصانیف بر تزییف نقود کامل عیار معدن حکم یونانی، علامه دوانی، مصروف و مقصور است. حتی اینکه در قسم حکمت اخلاق از کتاب جام جهان نما به اعمال قوت غضبی و ایقاد نایره لهبی کوشیده، لوامع اشراق استاد را که به زعم خاطر آرایان صوامع ریاضت، معنی صافش از باده خم کده افلاطون کیفیت مندتر و به چشم سرودسرایان صنم خانه صورت، پیمانه لفظش از فنجان طلای گیتی افروز بر تارک رومی طلعت روز دلپسندتر است، عرصه اعتراضات و مورد مطاعن ساخته، عبارات خورشید و ضوح آن را که خود بخود چون آتش طور، گرم تجلی ظهور است، به قصد اطفاء و ابطال، در ثیاب اخلاق خود پیچیده، غافل که شعله عریان را به خرقه و لباس پوشیدن، خان و مان خود سوختن است و نور مهتاب را به درع کتان ردع فرمودن، پرده خویش دریدن. و هر گاه این طریقه مذمومه فیما بین علماء و اشراف مسلوک باشد، برین قیاس شعراء و ظرفاء و سایر الناس به طریق اولی معذور خواهند بود.

پس به ملاحظه عموم قضیه «البلیه اذا عمّت طابت»، مطاعن یاران عزیز را در مشرب تسلیم و

انگشتانش گشوده و زبانش را با عجز و درماندگی به در آورد تا بهای آن را بگوید که در این حین آهو گریخت (الهامی، ۱۴۲۳ق: ۲۴).

۱. «و» در ابتدای صفحه بعد تکرار شده است.

رضا چون تلخی گلاب بر خود گوارا ساخت و نفس آسوده کسالت طلب را به این دو بیت منتبه و متنبه گردانید، عربیه:

ذرینى انل ما لاینال من العلى فصعب العلى فى الصّعب والسهل فى السهل
تریدین لقیان المعالی رخیصهً ولا بدّ دون الشّهد من ابر التحل^۱

هر چند این ناشاعر بد انشای هیچ مدان، می داند که جام بلور و کاسه فغفور را با اوانی ذهبی و طلای مغربی به جنگ انداختن، خزانه خویش از تحف و نفایس پرداختن است، اما خرد دوربین به جواب مقرون به صواب «ما لایدرک کله لایترک کله»، ۱۰۱ مجال امهال و فرصت اهمال نداده به این بیت تأدیب می نماید:^۲

گریزد از صف ما هر که مرد غوغا نیست کسی که کشته نشد از قبیله ما نیست

بناء علی تلك المقدمات، شطری و نمودجی از خصایص این یگانه دوران که چون مرکز دایره، فیما بین نقاط متقابل، مظهر اعتدالات صفات متغایره و مجمع کمالات امم متکاثره است، فراخور دریافت قاصر، تحریر و تسطیر می پذیرد.

بحمدالله که جناب مستطاب این دستور کامیاب، ادام الله مآثر معدلته الی یوم الحساب، نفس قدسی انتساب را به عمده کمالات انسانی، بلکه به درجه عقول نورانی، ترقی فرموده، قامت بلند همت را به اقامه حدود و طاعت امر ﴿فاستقم كما أمرت﴾^۳ برافراخته، ترفه حال عباد و تفحص احوال سکنه این بلاد را نصب العین خود ساخته اند. از سقف و جدار بزم سرور و عشرت کده حضور، هم روزنه های علوی به اقتباس انوار حقیقت گشوده اند و هم دریچه های مشرف بر تفرج باغ و بهار طبیعت گشوده اند، اوقات شریف، چندی صرف غوررسی دادخواهان و اصغای مطالب

۱. شعر از ابوتمام است. ثعالی (۱۴۲۰/۱: ۲۵۵) عین آن را در بیتمة الدهر آورده است. لیکن همودر ثمارالقلوب (ثعالی، ۱۳۷۶: ۳) این شعر را به عنوان شاهد برای «ابر النحل»، به معنی نیش زنبور، با اندک اختلافی آورده، که عرب رسیدن به محبوب پس از شکیبایی بر سختی را بدان مثل زنند.

۲. در اینجا عبارت «لمنشیه» به شنجرف نوشته شده است که ظاهراً به قصد حذف، مخدوش شده است.

۳. هود، ۱۱۲.

متظلمان نمایند و قدری صرف تفریح قلب و ترطیب دماغ فرمایند. هنگام جمعیتِ حواس و اجتماع خواص، برخی از سخنان علمای دین و اصحاب کشف و یقین که شناسندگان نجوم هدایت و راصدان شمس و اقمار نبوت و ولایتند، در ملکوت سماوات عالم جان تفکر و تدبّر فرمایند و چندی به اسمار و تواریخ نقله آثار، دیده اعتبار بر تقالیب ادوار سپهر دوار و مجارات^۱ ابرار و اشرار گشایند و از رَحیق تحقیق اخبار که خالص تجارب روزگار و چکیده اقلام فضلائی بلاغت شعار است، مغز خرد را به کیفیت هوشمندی و نشأه آگاهی پرورش فرمایند و گاهی به اشعار و افکارِ ابکار شعرای نامدار که باده صاف معنی را در قدح‌های ۱۱۱ بلور الفاظ آبدار و پیمانه‌های موزون صحیح‌العیار پیمایند، کاشانه خیال را آریند و گاهی، به جهت تدقیق طبع و تلطیف ذهن، به نظم معانی دقیق و خیال‌های لطیف گرایند. چنانکه ازین مطلع و حُسن مطلع که زاده طبیعت آن خجسته طویت است، دقت طبع و حدت ذهن و جودت فکرش مستفاد می‌گردد، له سلّمه الله:

ای خرم از بهار خیال تو باغ ما وز چشم نیم‌مست تو پُر می ایام ما
بر شمع داغ ما شده پروانه آفتاب تا کرده یاد روی تو روشن چراغ ما

هر قدر حسان صنعتان از وصف مکارم اطوارش محاسن کلام اندوزند، عندلیب‌طینتان از طور بیانش درس قوانین منطق آموزند. سنجیدن این مقوله گوهر، که در مصطفیٰ جوهریان لآلی منشور بی‌شبه و مثال است، کار هرکس نیست و قیمت کردن این جنس دُرر، که در سفینه غوّاصان بحور شعوری عذیم‌التظیر است، هر تَنک‌مایه را دسترس نه. هنوز ارکان تشبیه در ذهن متکلم بلند نگشته که وجه شبه چون طاق معلق چرخ در نظرش ممثّل می‌نماید و شاهد استعاره هنوز در مخیله قایل، جامه بر اندام راست نکرده که در خلوت خاطرش بند قبا می‌گشاید. حدت فکر سامیش در ادراک مقصود به حدّی که مطلبی را که حیل‌وران در لباس

۱. اصل: مجازات؛ تصحیح قیاسی گردید.

جلوه دهند، و قضیه‌ای [را] که صاحبان طلاقت لسان از اثباتش عاجز آیند، به اشاره چین ابرویی از گریبان چاک‌سری به رسوایی برآرد. و شهرت اسم نامیش در مُلکه سخاوت و جود به مرتبه‌ای که از کثرت ضرب‌المثل همچو عَلم حاتم، اندکی مانده که از غلبه وصفیت به خلع اسمیت رسد. شعر مغلق با مفتاح غیب فکرش، قفلی است شکسته و معمّای مشکل، طلسمی است به نامش بسته. حافظ ابرو به صریح عبارت یا به ایراد اشارت حرفی نگفته که طبع باریک‌بینش مو به مو نکاویده باشد و در نگارستان^۱ که مجمع نوادر^۲ امور ۱۲۱ و لب‌التاریخ^۳ سنین و شهور است، صورت غریبی مرقوم نیست که به محو و اثبات کلکش پرواز ندیده باشد.

در حُسن خط، گاهی که انامل فیاض به گرفتن خامه غنچه سازد و قلم به شکوفه پنج برگ ناخن چون عصای نرگس گل کند، ریحان سوخته مشق جلی و بنفشه سر به زیرافکنده شرم خفی گردد. خط نستعلیقش تعلیق زلف بتان و خط یاقوت لب‌های خوبان را نسخ و سودای دل دادن عاشقان بی تاب را به شکسته زلف پر تاب محبوبان فسخ نموده. نزاکت قلم به حدی که از ليقه فرسوده، حریر و دارایی توان بافت و استخوان‌بندی رقم شکسته به مثابه‌ای که در مداد خاصیت مومیایی توان یافت. لاله، داغدار خالی که از نقطه امتحان بر عذار کاغذ الوان دماند و غنچه، در خار خار قطعه ابری که قطره گلاب به دواتش چکاند. سرو، از قلمش، سر خط آزادی خواند و شمع، از دوده مدادش، بزرگی دودمان خود را به سجل رساند. اگر نام میرعلی^۴ را به قلم خفی نویسد، بس که بر خود ببالد جلی گردد و اگر قطعه جلی میرعماد را در جزودان مشقی گذارد، بس که از عرق انفعال بکاهد در نظر خفی نماید. خط طبّاخ اگر به پختگی خواهد که در خلوت قبول^۵ دل‌هاراه یابد، خامه ابن‌بواب چون

۱. اشاره به تاریخ نگارستان قاضی احمد غفاری کاشانی است.

۲. اشاره به مجمع‌النوادر یا چهارمقاله نظامی عروضی سمرقندی است.

۳. ظاهراً اشاره به لب‌التاریخ یا لب‌التواریخ قاضی یحیی قزوینی دارد.

۴. اشاره به میرعلی هروی خطاط، شاگرد سلطانعلی مشهدی.

۵. اشاره به «قبولی‌پلو» که در شمار غذاهای اعیانی و شاه‌پسند بوده است.

عصای دربان مانع داعیه خامش گردد. حرفی که از قلمش ریزد، نور نظر^۱ که ابن مقله وقت است، خطوط شعاعی را چون خلعت استاد بر دورش تحریر کرده از مردم دیده سپند سوزد. رقم چون مشکین غزال ختن بر کاغذ ختایی به جای نقاط، نافه مشک اذفر فشاند و قلم در گلشن حسن خط، گاهی که ریشه کند، ریحان دماند. اهل ذوق را گردش های «دال» و «فی» چون دف به رقص آورده و صوفیان افلاک را دایره های معکوس «یاء» به چرخ افکنده. دبران، والء عین الثور «کاف»؛ فرقدان، سرگشته نقطه های «قاف»؛ تیر فلک از راستی «الف» ها، مقیم کوی حیرت ۱۱۳۱ و مشتری از گردش «یای» معکوس، در آرزوی رجعت. مدّها به حسنی که نقّاش خیال شبیهش نتواند کشید و دوایر گرداب حیرتی که غوّاص وهم به غورش نتواند رسید. لواحد:

تا کلک تو در نوشتن اعجازنماست بر معنی اگر لفظ کند ناز، رواست
هر دایره تو را فلک حلقه به گوش هر مدّ تو را عمر ابد نیم بهاست

در فروسیّت گاهی که به تفرّج بر خیزد و رخس سبک عنان برانگیزد، گویی معنی سرعت مجسم شده یا باد صرصر ملوّن گشته. مرکبش گاه رفتن با خروج شعاع همسفر است و هنگام بازگشتن با سرعت انطباع هم سبق. به وصفش روانی در مداد و شتابندگی در قلم چندان سرایت نکرده که وحشی خامه با سایه خود انسی گیرد یا مرکب قلم به نشست حرف، گران رکاب گردد. بلکه هر چند توسن ارقام تیزلگام را نقطه بر سر زنی، از کمند نشان مسطر بیرون جسته، چون فیء زوال^۲ از حیّز خویش در فکر انتقال است و مطایای اقلام در اباطح^۳ مابین السّطور، بی حدّای شوق انگیز صریر، جاری و سیّال. اگر نه وصف قرار و آرام فارس در خانه زین و تملّک اعنه مراکب سرکش در غایت استیلاء و تمکین، مکنون خاطر کلک بیان می بود، عطف عنان آن توسن

۱. نور نظر: استعاره از فرزند بسیار عزیز و ارجمند و آن را در مراعات نظیر با «ابن مقله» و «مردم دیده» به کار برده است.

۲. الفیء: سایه پس از زوال و هو من فاء اذا رجع و جمعه الافیاء (کردی نیشابوری، ۲۵۳۵: ۳۷۳)؛ فیء، مترادف ظل: سایه رسیده، سایه پس از زوال، افیاء جمع (زمخشری خوارزمی، ۱۳۸۶: ۷).

۳. ابطح: رود فراخ که درو سنگریزه ها باشد. رودخانه فراخ. اباطح جمع (زمخشری خوارزمی، ۱۳۸۶: ۱۳). در اینجا استعاره از سطور کاغذ که کلمات و جملات در آن همچون جریان آب در بستر رودخانه ای که نقطه های حروف در آن بسان سنگریزه های جویبارند، جاری و سیّال است.

واسع الجری، ازین میدان بی‌پایان، مقدور بازوی قدرت و توان نخواهست بود. وقت آن است که قلم ناصیه از سجود این میدان گردآلود برداشته، در هوای فضای دیگر نفسی تازه استنشاق نماید. لمنشیه:

تا هست جهان خنگ فلک رام تو باد آفات زمان دور [ز] ایام تو باد
هر چیز که از عالم بالا طلبی مانند هما فتاده در دام تو باد

حکمتش در تألیف قوای سماوی و ارضی طلسمی بسته که چار فصل به رشحات نیشان و ثمرات آبان و خرّمی بهار و رنگینی خزان آراسته. باد بهار تا از برگ شکوفه، نهالی پر در حریم باغ نگستراند، ضعیفان سبزه نازک اندام را به پهلوی نخوا باند ۱۴۱ و نسیم صبا تا فوایح مجمر گل‌های حار را به کافور صبحگاهی معتدل نسازد، از خوف زکام به مشام سحرخیزان نرساند. انزجار طبایع از شحنة سطوتش به مرتبه‌ای است که باده را با آن همه زور، چه حدّ که به افراط رطوبت نقش اطاعت و انقیاد از لوح واهمه و قوای دماغی زایل تواند ساخت، یا خمار آشوب طلب را چه یارا که در معموره بدن، إثارة غبار فتنه‌ای چون صداع و دوار آشکار تواند نمود. به غیر ابر که به طرف گیری و حمایت می‌گساران مفطور و مقسور است، و به جز سیل عذیم الشّعور که به سبب کدورت ذهن در عدم دریافت مثال و ترک امثال معذور است، عربده و خروش از هیچ حریفی متصوّر نیست؛ مگر ساز در پرده گاهی صدایی بلند کند یا آواز در پس دایره، زور بر نفس آورده، پا از مرکز اعتدال بالا نهد. تأثیر تربیت این هنر پرور و خاصیت ارادت خاطر انور، نغمه و آهنگ را چنان در طینت ساز و جوهر آواز نسرشته که اگر نی مصالح بوریا شود، دست از نغمه بدارد و اگر رفع صوت به اذان و جهر نماز تعلّق گیرد، پا از پنجگاه و دوگاه بیرون گذارد. طبایع میل طبعش را به مناسبت رقص و اصول و موافقت ضرب و نطق دانسته‌اند که سهی قامتان سرو و شمشاد گاهی که به تحریک باد آهنگ اهتزاز کنند، پا از اصول ریشه‌ها بیرون نگذارند و دستی ناموزون برندارند. بید مجنون، به انداز روانی آب، چم و خم‌های موزون در نشست و برخاست نموده، از پریشان‌سماعی کاکل افشان است و سرو سهی، از کوکوزدن قمری، خرامان و جلوه‌کنان. تاک به انداز مخمّس برگ چنار، دست بالا برده و

نخل میوه را پرفشان شکوفه به رقص آورده. آب و هوا که از اصول عناصر به ثقیل و خفیف مشهورند،^۱ آن یک توأمان سبزه نوخیز را دو بر یک سر از جیب خاک بر آوردن ۱۱۵۱ آموزد و این دیگری اطفال برگ درختان را کف بر هم زدن تعلیم دهد. کارشناسان دانند که هر گاه آینه های غبار آلود نفوس ارضیه، پذیرای نقش مرادش باشند و طبایع موالید عذیمه الشعور بر پاس خاطرش مفلطور و مقسور، موافقت ادوار نجوم سماوی و رقص و وجد آبای علوی در مقام خاطر جویی این فرزند یگانه در چه مرتبه خواهد بود. لمنشیه:

ای آفتاب گوهر علوی نجاد تو مهر فلک خیال تو ذکر تو یاد تو
در دور ماه چنگ و دف است از هلال و بدر تا چرخ چیده بزم طرب عدل و داد تو
ناهید این ترانه سراید که تا به حشر باد اسپهر طالب نقش مراد تو
پیوسته از حوادث پست و بلند چرخ مغلوب باد خصم مخالف نهاد تو

اکنون در مقام تغییر اسلوب کلام، بلبل ناطقه را بر شاخسار قلم میل دستگاه دیگر است و خطیب زبان را بر منبر بلاغت عزم پله دیگر. کلک بیان طرح بنای تازه ای می ریزد که ذکر نُعوت ذات را مستتبع وصف به حال متعلقات نموده، قلمرو این سواد معظم را به ذکر آثار عظیمه و ابنیه رفیع و جلال خیرات و مآثر توفیقاتش توسیع داده، ذات العمداد بلکه اقلیمی بهشت بنیاد در فضای صفحه ای چند به اتمام رساند. و حکم نسخ بر کتابه ایوان کسری و رونق خورنق خواند. با آنکه سنین حکومت و ایام وزارت این صاحب همت بلند اقبال، تا حال، قریب به هفت سال است، آثار همت آسمان رفعتش درین ملک چندان است که اگر بنای کلام بر تفصیل آن گذارد، سرمایه بلاغت این بی بضاعت به وضع اساس آن کفایت نخواهد نمود. لهذا آنچه هندسه معمار خیال، احاطه و اشتغال بر اجمال آن تواند داشت، بر لوح بیان و تخته اظهار

۱. آب به سبب آنکه بعد از خاک از چگالی بیشتری نسبت به هوا و آتش برخوردار است به ثقل و سنگینی متسبب است. چنانکه سید اسماعیل جرجانی در اغراض الطبییه (۱۳۴۵: ۵۳)، در باب عناصر اربعه (خاک، آب، هوا و آتش)، گوید: «ازین چهار رکن دو سنگی است و آن خاک است و آب و دو سبک است و آن هواست و آتش».

نگاشته قلم اختصار می‌گردد.

۱۱۶۱ اولاً در مبدأ حال که به دارالعباده تشریف اجلال ارزانی فرموده ظلّ اقبال بر مفارق عجزه و سکنه این بلاد افکندند، منازل وزرای سابق، که قطع نظر از حقارت و تنگی، اکثر آن مضایق منهدم یا مشرف بر انهدام بود، چنانکه مبانی میرزا معینی^۱ از دارالعمارة کوفه حکایت می‌کرد و مساکن میرزا خلیلی^۲ از سستی قصر امل شکایت می‌نمود، معمار همّت و مهندس فکرتش به سکنای آن منازل سر فرود نیاورده به ترمیم عمارات مرحوم میرور صفی‌قلی بیکا^۳ که نظیرش درین مرز و بوم مفقود و معدوم است، رغبت فرموده در اندک زمانی آن معلّی‌بنا، عمارتی رفیع و دیوان‌خانی وسیع، مشتمل بر ابنیه تحتانی و فوقانی و حوض‌های متعدّد به طرح‌های مجدّد به اتمام رسید. و این چند بیت در وصف آن خانه بر زبان خامه جاری گشت، لمنشیه:

آصف ذی‌شان گردون اقتدار	معدلت‌گستر شفیع نامدار
صورتش تصویر فرّ ایزدی	منتهی در مدحیت او مبتدی
چرخ اطلس پرده ایوان او	ماه و کیوان خدام و دربان او
زه‌ره در بزم طرب رامشگرش	اخگری مریخ بهر مجمرش
خانه بسیار کس آباد کرد	منزلی هم بهر خود بنیاد کرد
وه چه منزل آنکه از وصفش قلم	هست در سیر گلستان ارم
منظر عالی که از دامان خاک	رفته بالا هر ستونش تا سماک
از هلال خویشتن می‌ساخت ماه	قالب گچ بهر طاق جامگاه

۱. میرزا معینی وزیر یزد در روزگار شاه صفی و شاه عباس ثانی. وی به سال ۱۰۵۹ق از مقام خود معزول گردید. او بانی باغ و عمارتی در سرچشمه کثنویه و نیزقنات و باغ دیگری موسوم به معین‌آباد در حوالی علی‌آباد بود (مستوفی، ۱۳۸۵: ۱۹۳/۳-۱۹۴).
۲. میرزا خلیل‌الله وزیر یزد در اواخر روزگار شاه عباس صفوی و اوایل سلطنت شاه صفی. او به سال ۱۰۳۴ق به مناصب وزارت یزد، کرکیراقی، تصدّی خالصه، حکومت مجوسیان و استیفای آن ولایت گماشته شد. خلیل‌الله صاحب ابنیه‌ای در یزد، چون خانه‌اش در محله گلشن، باغ چشمه محله خیرآباد و بازار تازیان، بوده است (همان: ۱۹۰/۳-۱۹۲).
۳. صفی‌قلی بیگ، شاعر و وزیر یزد در سنوات ۱۰۶۴-۱۰۶۶ق، مقارن ایام سلطنت شاه عباس ثانی. وی فرزند شمس‌محمد علی بیگ، ناظر بیوتات سرکار خاصه شریفه بود. خانه صفی‌قلی بیگ در محله میرچقماق، کاروانسرای میدان محله میرچقماق، و بقعه صفویه در تفت از جمله عمارات او در ولایت یزد بوده است (همان: ۱۹۵-۱۹۸).

زهره می‌تابید از روی شتاب ریسمان کارش^۱ از تار رباب
 هاله از بهر گچش غربال بست ماله او بود میزان را به دست
 ثور و دلو چرخ گردون روز و شب بود بهر آب او اندر طلب
 جمله اسباب چون ترتیب یافت جوهر اول به معماری شتافت
 ۱۱۷۱ طرح این رشک خورنق ریختند در گلش عیش و نشاط آمیختند
 قصرش این دیر کهن را تازه کرد چرخ را چون نه ورق شیرازه کرد
 هست تا اجرام علوی را مدار هست تا اجسام سفلی را قرار
 باد جاری چون فلک فرمان او باد ثابت بر زمین بنیان او

دیگر از مآثر توفیقات و میامن میراثش آنکه در سال دوم فیض لزومش گنبد مسجد جامع چقماقیه که به سبب مرور دهور و تمادی اعوام و شهر، منهدم شده بود، به سعی همّت والانه متش کسوت تجدید پوشیده، به مقتضای «سنعیدها سیرتها الاولى»^۲ صورت اتمام در کمال متانت و استحکام یافت. امید که ثواب طاعات متعبدین که «آناء اللیل و اطراف النهار»^۳ در آن بقعه شریفه به وظایف عبادات و اقامت صلوات اشتغال می‌نمایند، به روزگار فرخنده آثارش آیل و عاید گردد.

دیگر از آثار همّتش عمارت و باغ مجدّد^۴، متصل به باغ شاهی^۵، است که واقع است در اهرستان. عمّال و وزرای سابق در آن عرصه دلنشین و نزهتگاه بهشت‌آیین، به عمارتی چند خرابه که بود اکتفا می‌نموده، هنگام جشن و تفرّج، گاهی به کلفت خاطر و تشویش حواس در آنجا

۱. کار بافتن: شعربافی، پارچه‌بافی (افشار و محمدی، ۱۳۸۲: ۱۹۷).

۲. طه، ۲۱.

۳. برداشتی از «و من آناء اللیل فسبح و اطراف النهار لعلک ترضی» (طه، ۱۳۰).

۴. باغ مجدّد: باغ نو و نوشته. چنانکه در عبارت «نواب اعلی در میدان مجدّد که هنوز صحرا بود، خیمه و خرگاه زدند» (منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۲۱۷) به همین معنا برای عمارتی دیگر به کار رفته است.

۵. باغ شاهی از باغ‌های مشهور و معتبر یزد در محله اهرستان بوده است. باغ مزبور نخست از عمارات اتابکان یزد و موسوم به باغ ابوسعیدی بود، سپس توسط شاه یحیی مظفری در سده هشتم هجری توسعه یافت و در آن ابنیه عالی ایجاد گردید و به باغ ساباط یا باغ شاهی موسوم گشت. این باغ در عهد صفوی نیز همچنان آباد و مورد توجه بود (مستوفی، ۱۳۸۵: ۷۳۸، ۶۷۸/۳).

به سر می برده اند، مهندس فکرت و معمار همّتش قابلیت آن مکان را ضایع نگذاشته، باغی وسیع و عمارتی منیع طرح انداخته، طنبی و حوض خانه‌ای در غایت روح و فضا ساختند و آن آشیانه دولت را چون نشیمن مرغان اولی اجنحه، در جنتین «مدهامّتين»^۱ فیمابین دو باغ قدیم و جدید، تمهید و تشیید فرمودند. و الحق، ثواب تسلی خاطر و تشفی دل که غنی و فقیر را از تفرّج و سیر آن نزهتگاه حاصل می شود، با ثواب حسنات تصدّقات و خیرات که هر بامداد و شام، ارامل و ایّام و عجزه و ضعفای انام، بر در دولتخانه ۱۸۸ هجوم آور شده، هر یک قسمتی از بخشش عامّش می برند، مقابل و معادل است. حق تعالی، ابواب خیر و فیروزی و خرّمی بر روی گشاده اش مفتوح داشته، بنای عمر گرامیش را، به اضافه اضعاف و امثال، متین و استوار گرداناد.

دیگر از جمله مصنوعات و متصرّفات طبع عالیش، عمارت واقعه در حسینی^۲ است که درین اوقات به ملکیت آن حمیده صفات درآمده، و آن مزرعه‌ای است در سه فرسخی شهر، پر آب و گیاه، و کوهستانی است معتدل الهوا، از چهار جانب محدود به قرای مشهور و مزارع معمور. و از کوهی که مشرق آن مکان است، آبی روشن چون صبح مُسفر، روبه مغرب روان است. و از فواضل آن آب، مزارع دیگر معمور و آبادان. هر قدر سلسل عذب نفس از مخارج چشمه ساران حروف بیست و هشت گانه فوران کند، به حرف وصف آبش و فائز خواهد کرد، و هر چند سبزه خط در چمن های کاغذ از رشحات اقلام دمیدن گیرد، به تصویر گل زمینی از آن کفایت نخواهد داشت. آبش صاف در نهایت برودت و عذوبت و هوایش شفاف در غایت بساطت و رطوبت. ماهیان دریاچه صافش، بس که خود را در شبکه سایه موج دیده اند، از شست صیّاد رمیدن نمی دانند و مرغابیان بحیره شفافش، گاهی که از خوف جوارح غوطه ور شوند، از چشم دشمن غایب شدن نتوانند. گویا آب

۱. نک. الرحمن، ۶۴. اصل آن در قرآن «مدهامّتان» است و مصتّف آن را برای رعایت سجع کلام و تناسب با موصوف به صورت «مدهامّتين» آورده است.

۲. مزرعه حسینی، از مزارع مشهور یزد در عصر صفوی که در شمار املاک میرزا محمدامین میرجمله، از سادات برجسته و عالی رتبه محله شهرستانک اصفهان و مقیم هند در روزگار شاه عباس صفوی، بوده است (مستوفی، ۱۳۸۵: ۹۰/۳-۹۴). میرزا محسن تأثیر در توصیف آن مزرعه (تأثیر تبریزی، ۱۳۷۳: ۲۰۰-۲۰۱)، قطعه شعری تحت عنوان «در وصف مزرعه حسینی و چم» سروده است.

روشنش شعاع باصره است که از عصبین مجوفین^۱ فواره بیرون می آید، یا صور علمیه است که از دو دیده روشن به حوض لطیف حاسه مشترکه می ریزد. حوض های مرمر، به اطاله لسان فواره، در خودستایی زبان به طعن کوثر دراز کرده و دیده های قیاض حیاض، از پلک سنگ های لب گردان، چون عیون اصحاب کشف و شهود، اشک شادی ریختن آغاز. درختان چترنمود بر اطراف حوض مورد از مکان محمود^۲ (فی سدر مخضود و طلح منضود و ظل ممدود)^۳ حکایت می کند و میوه های الوان ۱۹۱ و اطعمه گوناگون به نعیم مقیم^۴ (و فاکه تما یتهیرون و لحم طیر تما یشتهون)^۵ اشارت می نماید.

خیابانش، صراط المستقیم بهشت برین است یا سواء الطریق شرع مبین. هر طرف گل های محمدی بر فراز گلبن سبzfام، از مشکات کثیر الانوار^۶ (جعل لكم من الشجر الاخضر نارا)^۷ چهره گلناری برافروخته، مظهر تجلیات جمالند و هر جانب جدول آب روان از عکس گل های الوان در مشاهده غیب و مثال. دیده بادامش در تماشای گل های رعنا محو و حیران و دهان غنچه مشک فامش در خیال بوسه ساق درختان. چهره امرد^۸ امروز بر فراز درخت چون طلعت مسیح در آغوش مریم نیکبخت روح افزا، و نخل زمردپوش سیب، به دلیلی^۹ آب حیوان، چون خضر بر سر راه خیابان پابرجا. شاهد شفتالو، به کام دل رندان بوس و کنار طلب، از اوج استغناء سر فرود آورده و عذرای تاک از طارم کبریای هودج ناز، با هزاران شوخ چشمی، برقع برگ یک سو فکنده، در پرده، آغاز خودنمایی کرده. القصه، حقیقه ای است حاوی به فواکه گوناگون و روضه ای است

۱. عصبین مجوفین: دو عصب مجوف یا میان تهی چشم. «عصب مجوف از کنار تجويف نخستین رسته است از تجويف های دماغ و اندر میان دماغ بگذشته است و از نزدیک فزونی دماغ، که آن را حملتان گویند، بیرون آمده یکی از سوی راست و یکی از سوی چپ. آنچ از سوی راست رسته است به سوی چپ آمده است و آنچ از سوی چپ رسته است به سوی راست آمده است. و به ضرورت در میانه مسافت به هم رسیده اند» (جرجانی، ۱۳۴۵: ۸۲).

۲. واقعه، ۲۸-۳۰.

۳. واقعه، ۲۰-۲۱.

۴. یس، ۸۰.

۵. دلیلی: اشاره داره به نوعی سیب موسوم به سیب دلیلی که لاله تیک چند بهار (۱۳۸۰: ۱۳۴۲/۲) آن را سیب مخصوص یزد خوانده است. میرزا محسن تأثیر در بیتی (تأثیر تبریزی، ۱۳۷۳: ۶۳۵) از آن به عبارت زیر یاد کرده است و لاله تیک چند بهار نیز آن را به عنوان شاهد برای «سیب دلیلی» نقل کرده است:

به یوسف راهبر گردیده چاه آن ز نخدانم دلالت کرد این سیب دلیلی تا به کنعانم

به گل‌های رنگارنگ مشحون. لمنشیه:

زهی عمارت و باغی که همچو همت بانی گذشته کنگره رفعتش ز قبه جوza
همیشه باد فروزان چراغ دولت عالی درین خجسته عمارت چو مهر و گنبد مینا

دیگر از محاسن آن مزرعه، حمامی است که درین اوقات به اتمام رسیده، بلکه فلکی است که درین دوره زمان به گردش آمده. و الحق با وجود کوچکی، بنایی است بزرگانه و حمامی است مردانه که تا حمام وسیع ماتحت فلک، به سقف سرجام سپهر و آتش و آب عناصر، دایر شده، صفه‌های خزان و بهار از خلع و لبس اشجار، یک طرف به قطیفه‌های سفید شکوفه و حُلل ذات اکمال غنچه بساط رنگارنگ چیده و یک جانب از پراکندگی مرقع ورق و جامه‌های سندس و استبرق فرش زمین را از نظر محو گردانیده است، چشم نجوم فلک بوقلمون حمامی بدین طرح و رنگینی و بنایی بدین فرح و سنگینی ندیده و تا خزانه میاه زمستانی از گلخن بخارات ارضی در قدور عیون حرارت گرفته و گرمخانه تابستان به دستک‌های آب سرد^۱ اعتدال پذیرفته، گوش روزگار و صف گرمابه‌ای بدین اعتدال و زهتگاهی بدین منوال نشنیده. هر قطعه‌ای از فرش رُخامش، سطحی است مستوی چون صفایح اسطرلاب و هر شبکه آراسته به جامش، عنکبوتی است بر ستاره و آفتاب. خلوت‌های گرم از دو جانب خزانه‌اش، تجاوزیف قلب است که بخار لطیف چون روح حیوانی بر تمامت اجزای بدن از آن منبعث گردیده و گنبدهای بارد الطبع چار حوضش بطون ثلاثه دماغ است که دریاچه خیال با هزاران عکس و مثال در میان آن قرار گرفته.^۲

۱۲۱۱ دیگر از آثار فضل و افضالش، مدرسه‌ای است مختصر، مبنی در فضای محقر. و آن موضعی بود، محاط به خان و خانه‌ای چند که توسیع آن مستلزم تخریب مساکن و قطع مواطن می‌شد و خرابه‌ای بود، محیط به احسام خبیثه که خلائق از ارایح جیف و قاذورات مُلقات در آن در

۱. دستک‌های آب سرد: آبریزهای باریکی از آب سرد که در گرمخانه حمام می‌ریزد تا به واسطه آن هوای گرم و بخار گرفته حمام تعدیل شود.

۲. از اینجا نیمی از صفحه سفید مانده و تنها در وسط صفحه، به خط درشت و قلمی متفاوت و به‌طور چلیپا، عبارت «در کسب»، بدون نقطه «با» و سرکش «کاف»، نوشته شده است.

تعب بودند. لاجرم به جهت ازاله مکروهات از آن مکان و ترفه حال متردّدان و اهل جوار آن، تأملی در باب آن عین آلوده به شین فرموده، کمالی که در ممکن غیب به عنایت ازلی در شأن آن مکان مقدر مقدر بود، به هدایت الهام، دریافت نموده، صورتی که در قابلیت آن موضع ممکن و متصور بود، از قوه به فعل آوردند. و در سنه هزار و صد و یک، مدرسه‌ای کوچک جهت طلبه علوم بنا فرمودند. گویا شکل مربع آن که از هیاکل اهل قرآن آراسته، به مصاحف و صحایف مشحون است، هیکل مصحفی است در بغل این بلد امین و حجره‌های آن که به گنبد‌های صنوبری پوشش یافته، هر یک دلی است در سینه این شهر، منبع روح ایمان و علم دین. امید که یوماً فیوماً ابواب توفیقات ربّانی و تأییدات سبحانی بر وجنات اقبالش مفتوح گشته، سال به سال بلکه روز به روز کارنامه‌های نامی در وصف بقاع الخیر و مبانی مبرّاتش بدین سیاق الحاق یابد. بعون الله و توفیقه.^۱

۱۲۲۱	به عهد خسرو عادل سلیمان	محیط دانش و دریای احسان
	خدایو مهرجاء عالم آرا	سپهر عدل و احسان و مدارا
	ز صیت عدلش آمن باد عالم	ز صوت ساز بذلش شاد عالم
	نسیم خُلق عامش چون خروشد	گلاب از لاله تصویری جوشد
	ز برق تیغ او یکسر نیستان	شده سیخ کباب از نره‌شیران
	ز عدل او به صلح آهو از برّ	ز جلد خود پلنگ آورده محضر
	به دریاگر خدنگش سازد آرام	شود فلس زره بر ماهیان دام
	ز بس عرصه به ظالم تنگ کرده	شده شیر شکاری شیر پرده
	بنیازد سگّه شاهی به نامش	هزاران قیصر و خاقان غلامش
	به نامش خطبه کشورستانی	به فرقه افسر صاحبقرانی
	شهشاهی که عدلش عالم آراست	به تعظیمش فلک از جای برخاست
	به پیشش حاتم طایی به احسان	کند در یوزه طور کریمان

۱. پس از اینجا حدود یک‌چهارم صفحه سفید مانده است.

مروّت پیشه جودآفرینی	عدالت شیوه حاتم قرینی
گرامی گوهـر بحر معانی	ادا فهم رموز بی زبانی
یگانه گوهـر دریای فطرت	شفیعا ^۱ شمع جمع بزم دولت
چو لطف شاه دینش رهنمون شد	رواج علم و دانش زو فزون شد
به سعی آن وزیر پاک طینت	چنین خرم بنایی یافت زینت
بنای مدرّسی فرمود در یزد	تو گویی کشوری افزود بر یزد
ندارد اینچنین مدرّس کسی یاد	که عمر بانیش از صد فزون باد
تعالی الله چه مدرّس مخزن فیض	که هست از تازگی ها گلشن فیض
چه مدرّس همچو دل در سینه چاک	که خاکش هست کحل چشم ادراک
درش بر طالبان از فیض باز است	مقیمش در دو عالم سرفراز است
سرشته خاکش از آب فضیلت	بود سرمـنزل اهل بصیرت
فضایش چون بهشت از فیض خرم	بنایش چون اساس علم محکم
چنین مدرّس ندیده چشم دوران	ز آفتاش خدایا دور گردان
چو طبع اهل دانش باد مسرور	چو چشم اهل بینش باد پر نور
رقم زد کلک عرفان ^۲ با دل شاد	به تـاریخش «مقام فضل آباد» ^۳
دگر ره از سر اخلاص رو داد	«مقام دانش و آمرزش آباد» ^۴

۲۳ | خاتمه:

چون این قلیل البضاعه عدیم الاستطاعه، گمنام بی نشان، نادان متخلّص به عرفان، شاعر شیشه زّین سازِ نازک خیالی، منشی گره بر باد بندِ حباب بی کمالی، تاجر تُنک مایه بندر وجود، مطیع بن محمود، بر ذمّت همّت فرض عین و عین فرض و حقّی لازم تر از قضای دین و ادای

۱. اشاره به میرزا محمدشفیع وزیر یزد.

۲. اشاره به تخلّص مصنّف، «عرفان»، دارد.

۳. برابر با ۱۰۹۹ که با تاریخ بنای مدرسه در سال ۱۱۰۱ ق دو سال اختلاف دارد.

۴. دقیقاً برابر با ۱۱۰۱.

فرض داشت که سبحة ذکر که از مرور دهور گسسته نگردد و سلسله دعایی که به تجدد و انصرام زمان از هم نگسلد، نظم و ترتیب داده به حکم:

لا مال عندک تهدیهها و لا حال فلیسعد النطق إن لم یسعد المال^۱

فراخور قدرت و استطاعت، به تقصیر و تساهل راضی نشود، هر چند اهلیت آن در خود نمی‌دید اما آراستگی‌های ممدوح، که احتیاج به ابداع معنی و نمونه مقال و اعمال قوای متصرفه و خیال ندارد، تحریک و ترغیب می‌نمود، لهذا در فصل ربیع و موسم بدیع که نبیذ بارد شتا، در ته مینای فلک، روی به آخر شدن نهاده و مایده نشاط از پیکر حوت بر تابه آفتاب آماده بود، نوبت دور ازمان به صهبای گلرنگ بهار می‌کشید و قوت روح از بوی کباب حمل به مشام امل می‌رسید، روزگار که از تناول سلطان دی، هر شب طوماری دراز به شکوه سیاه می‌کرد، به میانجی خورشید اعتدال راضی شد و فصول سال در دیوان قضا به جواب سدید ﴿ذلک تقدیر العزیز العلیم﴾^۲ رسیده به مهر مدور مهر معنون گشت، منشور رتق و فتق امور سفلی به نام عامل طبیعت و مدبر نامیه نفاذ یافت و طلایع لشکر بهار از قدوم قبایل ریاح لواقع آشکار شد، قوس و قزح چون کمان گروهه، بنادق ژاله بر یخ و برف ریختن گرفت و جمرات ثلاث چون حملات فوارس حمرات عرب، دود از نهاد بنی‌اصفر برف کهنه برآورد، نوعروسان اشجار به یاری بخت سبز، گزند برق را به زمرد برگ و شاخ از خود رفع کردند و اطفال سبزه نورسته از خوف نهیب رعد، پنبه شکوفه در گوش نهادند، فاخته از شوق موکب بهار، رو به هر سو، کوکو زدن گرفت ۱۲۴۱ و مرغان چمن از گوشه و کنار به رسم استقبالیان، بال و منقار گشوده، آغاز دف و آهنگ مزمار کردند، لاله بر ساق درختان بارور،

۱. مطلع قصیده‌ای از منتبئی است که در دیباچه ترجمه تاریخ یمینی (جرفادقانی، ۱۳۷۴: ۷) با تفاوت ذکر شده است:

لا خیال عندک تهدیهها ولا مال فلیسعد النطق إن لم یسعد الحال

در دیگر منابع نیز بیت مزبور با اختلافاتی دیده می‌شود، چنانکه ابوعلی محسن بن علی تنوخی (۱۳۹۱ق: ۶/۲۵۴)، آن را به صورت زیر ضبط کرده است:

لا خیال عندی اهدیهها ولا مال فلیسعد النطق إن لم یسعد الحال

۲. انعام، ۹۶؛ یس، ۳۸؛ فصلت، ۱۲.

زنگله‌بندِ محملِ نوبهار بود و گلبن برای غنچه پردگی، هودج‌آرای محفّه استتار، نقشبند ربیع در کارگاه چمن‌ها طرح زربفتِ ینگِ دنیا فکند و نساج طبیعت از تار و پود شعاع، مخمل دوخابه^۱ سبزه تنسیج کرد، سرو آزاد قبای گردآلود چون حواریون شست‌وشو داده، کرده نیلوفر چون قوم موسی بر روی آب فوج فوج به جلو درآمده، بنفشه چون خیل مور روی دشت فروگرفت و شکوفه چون سپاه ملخ در جو هوا به پرواز درآمد، آب از حشایش ریشه‌های کهن، آتش لاله و گل برفروخت، و هوا از پرمایگی عطار چمن به نشر مشک ختن، باددستی پیش گرفت، فُتات^۲ نقره و طلا از تأثیر حرارت هوا در بوته گل زرد و نسترن، گداز و انعقاد پذیرفت، گل تاج زر سرخ به مروارید شبنم غلطان ترصیع داد، مازون چتر خسروی بر فراز سریر گلبن برافراخت، گل رعنا صحن باغ را به قندیل‌های الوان آیین بست، ارغوان را خون گرم در محبت نوبهار به جوش آمده از مَسامِ پوست بیرون تراوید، تاک را مانند مستان ذوق شلایینی بر پای کرد، شقایق به رسیدن تریاک از سرپیچی ناز برآمد، اظایر سحاب دهان اطفال غنچه را به اِدرار اَلبان شیرین کام ساختند و از سرشاری منبع فیض الهی، خاک، در صورت خامه و نی فواره کشیدن بنیاد نهاد، از مسیر شمس بر معدّل النهار تعادل لیالی و ایام و از اعتدال مزاج هوا حرکت نبض نسیم صبا به انتظام آمده بود، قوّت نامیه که نخل بند بدایع و طراح انواع صنایع است، به دمسازی لطف هوا و همنفسی مشاطگان نفحات شمال و صبا، مخدّراتِ بناتِ نباتِ بهار ۱۲۵۱ و حجله‌نشینان استارِ اشجار را به زیب و زینت انوار آراسته، به جلوه‌گاه عرض در صحن گلشن و بز‌مگاه جوانان چمن فرستاده، باد بهاری جهت احیای اموات، عیسی‌آسا، دم از اعجازِ ﴿یَحْیِی الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾^۳ می‌زد و باد سحرگهی به

۱. مخمل دوخابه یا دوخابه: لاله تیک چند بهار (۱۳۷۸: ۱۸۹۴/۳-۱۸۹۵)، آن را «مخمل دورویه یا آنکه خوابه دراز داشته باشد» معنی کرده است و از قول صائب به عنوان شاهد می‌آورد:

اینجا به خواب غفلت و آنجا به خواب مرگ چون مخمل به دوخابه به روی نهالی ام

۲. زمخشری خوارزمی در مقدمه‌الادب (۱۳۸۶: ۱۳۵)، فُتات را به معنای ریزه آورده است. و برهان تبریزی (۱۳۴۴: ۸۱۰)، آن را بر وزن نبات به معنای ریزه نان و ریزه هر چیز را آورده است.

۳. روم، ۱۹، ۵۰؛ حدید، ۱۷.

انفاس مسیح خاصیت به معجزِ «یُبْرِئُ الْأَكْمَه»^۱ دیده کور مادرزادِ نرگس را به میل زرین آفتاب روشن می‌کرد، زبان فصیح سوسن در صحن فسیح گلشن بدین معنی رطب اللسان بود که، عربیّه:

فَحَرَّكْنِي التَّشَاطُ وَهَامَ قَلْبِي فَانَّ الْقَلْبَ تَتْبَعُهُ النَّفُوسُ

لسان برگ درختان به تلاوتِ ﴿فَانْظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾^۲ گویا شده، بید مؤلّه که مانند صوفیان متألّه در پس زانوی ریاضت غنوده بود به اذان مرغان سحرخوان آگاهی یافته، سجده شکر بخشنده حیات به ادا رسانید و چنار که از تعدی جبار شتا، سبحة بار از کف نهاده و پنجه در آستین کشیده بود، دست به دعای حکام عدالت آیین گشوده، القصّه، در چنین فصلی زبان خامه چون سوسن به نگارش این چمن‌های رنگین کُحلی شده به انداز قُمریان ساده‌خوان، کلمه‌ای چند ادا نموده، این فصول ثنا سمت تحریر و صورت تسطیر پذیرفت.

آهم چوسرودر چمن روزگار ماند این مصرع بلند ز ما یادگار ماند

۱. نک. مائده، ۱۱۰. در اصل آیه «تبری» است، لیکن ظاهراً مصنف آن را با توجه به مفهوم جمله خود، به صیغه غایب تغییر داده است.

۲. روم، ۵.

کتابنامه

- آملی، شمس‌الدین محمدبن محمود (۱۳۸۱). نفائس الفنون فی عرائس العیون. به تصحیح ابوالحسن شعرانی. تهران: انتشارات اسلامی.
- آیتی، عبدالحسین (۱۳۱۷). آتشکده یزدان. یزد: چاپخانه گلپهار.
- ابن‌طیفور، احمدبن ابی‌طاهر (بی‌تا). بلاغات النساء. قم: الشریف‌الرضی.
- استرآبادی، میرزا مهدی‌خان (۱۳۸۴). درّه نادره. به تصحیح سید جعفر شهیدی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- افشار، ایرج (۱۳۸۲). واژه‌نامه یزدی. به کوشش محمد محمدی. تهران: انتشارات ثریا.
- _____ (۱۳۹۰). کاغذ در زندگی و فرهنگ ایرانی. تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- _____ (۱۳۷۴). یادگارهای یزد. ج ۲. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، خانه کتاب یزد.
- برهان تبریزی، محمدحسین بن خلف (۱۳۴۴). برهان قاطع. به کوشش محمد عباسی. تهران: مؤسسه مطبوعاتی فریدون علمی.
- بهار، لاله‌تیک چند (۱۳۸۰). بهار عجم. به تصحیح کاظم دزفولیان. تهران: طلایه.
- بیات، بایزید (۱۳۸۲). تذکره همایون و اکبر. به تصحیح محمد هدایت حسین. تهران: انتشارات اساطیر.
- بیرونی، ابوریحان محمدبن احمد (۱۳۸۰). الآثار الباقیه عن القرون الخالیه. به تصحیح پرویز اذکایی. تهران: مرکز نشر میراث مکتوب.
- پالین، چارلز اسکار (۱۳۸۵). سفرهای دریایی آمریکا به شرق. ترجمه مرتضی حبیبی.

- تهران: منوچهری.
- تأثیر تبریزی، محسن (۱۳۷۳). دیوان محسن تأثیر تبریزی. به تصحیح امین پاشا اجلالی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
 - تاریخ شاهي (۲۵۳۵). به تصحیح محمد ابراهیم باستانی پاریزی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
 - تشکری بافقی، علی اکبر (۱۳۹۲). یزد عصر صفوی (از تأسیس سلسله تا پایان حکومت شاه عباس اول). یزد: اندیشمندان یزد.
 - التیمی السمعانی، ابوسعید عبدالکریم بن محمد (۱۴۰۹ق). ادب الاملاء و الاستملاء. به تصحیح سعید محمد اللحام. بیروت: دار و مكتبة الهلال.
 - تنوخی، ابوعلی محسن بن علی (۱۳۹۱ق). نشوار المحاضرة و اخبار المذاكرة. به تصحیح عبود الشالجي. بیروت: بی نا.
 - ثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد (۱۳۷۶). ثمار القلوب فی المضاف والمنسوب. ترجمه رضا انزابی نژاد. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
 - _____ (۱۴۲۰ق). یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر. به تصحیح مفید محمد قحیمه. بیروت: دارالکتب العلمیه.
 - جعفریان، رسول (۱۳۹۶). «رساله ادبی اندر ستایش شاهان صفوی (مناقب میرزا محمد شفیع وزیر یزد و آثار و عمارات ساخته او)». در: مقالات و رسالات تاریخی (بیست و سه مقاله و رساله تاریخی)، شماره چهارم، تهران: نشر علم، ص ۱۵۱-۱۶۸.
 - _____ . سندی با ارزش درباره چند بنای تاریخی یزد در قرن دوازدهم هجری. وبلاگ رسول جعفریان، ۲۳ آذر ۱۳۹۵.
 - ج. لانگ، کترین (۱۳۸۶). آمریکای باستان. ترجمه فرید جواهر کلام. تهران: ققنوس.
 - جرجانی، سید اسماعیل (۱۳۴۵). کتاب الاعراض الطبییه و المباحث العلائیه. چاپ عکسی نسخه شماره ۴۸۵۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
 - جرفادقانی، ناصح بن ظفر (۱۳۷۴). ترجمه تاریخ یمینی. به اهتمام جعفر شعار. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
 - حافظ ابرو، عبدالله بن لطف الله (۱۳۸۰). زیده التواریخ. به تصحیح سید کمال حاج سید جواد. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
 - حافظیان بابلی، ابوالفضل (۱۳۸۸). فهرست نسخه های کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

- ج ۳. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- دولتشاه سمرقندی (۱۳۶۶). تذکرة الشعراء. به تصحیح ملک الشعرای بهار. تهران: انتشارات پدیده «خاور».
- ریحان یزدی، سیدعلیرضا (۱۳۷۲). آینه دانشوران. به اهتمام ناصر باقری بیدهندی. قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- زاللی خوانساری (۱۳۸۴). کلیات زاللی خوانساری. به تصحیح سعیدشفیعیون. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- زمخشری خوارزمی، جلال الله ابوالقاسم محمود (۱۳۸۶). مقدمة الادب. با مقدمه دکتر مهدی محقق. تهران: مؤسسه مطالعات دانشگاه تهران - دانشگاه مکی گیل.
- شبانکاره‌ای، محمدبن علی (۱۳۸۱). مجمع الانساب. ج ۱. به تصحیح میرهاشم محدث. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- شاملو، ولی قلی بن داود قلی (۱۳۷۵). قصص الخاقانی. ج ۱. به تصحیح سید حسن سادات ناصری. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- شهلای یزدی، سید محمد علی مدرّسی (۱۳۷۹). تذکرة شبستان. به کوشش اکبر قلم‌سیاه. تهران: گیتا.
- شیرازی، شرف‌الدین عبدالله (وصّاف الحضرة شیرازی) (۱۳۱۴ق). تجزیه الامصار و تجزیه الاعصار (تاریخ و صّاف). ج ۱. به تصحیح محمد کاظم تبریز: دارالطباعة حاجی احمد آقا.
- شیروانی، محمد (بی تا). فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه وزیری یزد. ج ۲. تهران: چاپخانه تابان.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۲). تاریخ ادبیات در ایران. ج ۵. تهران: انتشارات فردوس.
- طراز، عبدالوهاب (۱۳۴۱). «کتابچه موقوفات یزد». در: فرهنگ ایران زمین، ج ۱، به کوشش ایرج افشار.
- طهرانی، شیخ آقابزرگ (۱۴۰۳ق). الذریعة الی تصانیف الشیعه. بیروت: دارالاضواء.
- عالم‌آرای شاه اسماعیل (۱۳۸۸). به تصحیح اصغر منتظر صاحب. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- عرفان یزدی، مطیع بن محمود. مآثر میرزا محمدشفیع. از مجموعه دست‌نوشت عرفان یزدی، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۹۴۶۵.

- قلقشندی، احمد بن عبدالله (بی تا). صبح الأعشى فى صناعة الانشاء. به تصحيح محمد حسين شمس الدين. بيروت: دارالكتب العلمية.
- قمى، قاضى احمد (۱۳۵۹-۱۳۶۳). خلاصة التواريخ. به تصحيح احسان اشراقى. تهران: دانشگاه تهران.
- كردى نيشابورى، اديب يعقوب (۲۵۳۵). كتاب البلغة. به تصحيح مجتبى مينوى و فيروز حريچى. تهران: انتشارات بنياد فرهنگ ايران.
- كمپفر، انگلبرت (۱۳۶۳). سفرنامه كمپفر. ترجمه كيكاووس جهاندارى. تهران: خوارزمى.
- محمد حيمى (۱۳۵۷ الف). «شوكت نامه ميرزا محمد حيمى وزير ايروان». به تصحيح محمد تقى دانش پژوه. بررسى هاى تاريخى، ش ۷۵، ص ۲۴۵-۲۸۶.
- محمد حيمى (۱۳۵۷ ب). «شوكت نامه ميرزا محمد حيمى وزير ايروان». به تصحيح محمد تقى دانش پژوه. بررسى هاى تاريخى، ش ۷۶، ص ۷۷-۱۱۸.
- مستوفى بافقى، محمد مفيد (۱۳۸۵). جامع مفيدى. ج ۳. به كوشش ايرج افشار. تهران: انتشارات اساطير.
- منشى قزوينى، بوداق (۱۳۷۸). جواهر الاخبار. به تصحيح محسن بهرام نژاد. تهران: مركز نشر ميراث مكتوب.
- موسوى فندر سكى، سيد ابوطالب (۱۳۸۸). تحفة العالم. به كوشش رسول جعفرىان. تهران: كتابخانه، موزه و مركز اسناد مجلس شوراى اسلامى.
- نائينى، محمد جعفر بن محمد حسين (۱۳۵۳). جامع جعفرى. به تصحيح ايرج افشار. تهران: انجمن آثار ملي.
- نصرآبادى، محمد طاهر (۱۳۷۸). تذكرة نصرآبادى. به كوشش احمد مدقق يزدي. يزد: انتشارات دانشگاه يزد.
- نصيرى، محمد ابراهيم بن زين العابدين (۱۳۷۳). دستور شهر ياران. به كوشش محمد نادر نصيرى مقدم. تهران: بنياد موقوفات دکتر محمود افشار.
- نعمت اللهى كرمانى، صنع الله (۱۳۰۷). سوانح الايام فى مشاهدات الاعوام. بمبئى: به اهتمام ميرزا محمد ملك الكتاب.
- نوربخش، سيد محمد بن ناصر الحق (۱۳۹۲). «صحيفة جعفرى». به تصحيح محمدرضا ابوئى مهرىزى. در: پژوهش هاى ايران شناسى، به كوشش ايرج افشار با همكارى كريم

- اصفهانیان، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، جلد بیست و یکم، ص ۱۴-۸۷.
- نوریخس، محمدرضا (۱۳۶۶). «ساعت مکانیکی در ایران». آینده، سال سیزدهم، ش ۶ و ۷، ص ۴۰۲-۴۰۶.
- الهاشمی، زیدبن رفاعه (۱۴۲۳ق). کتاب الامثال. به تصحیح علی ابراهیم کردی. دمشق: دار سعدالدین.





تصویر صفحہ آغاز مآثر میرزا محمد شفیع

ornate literary prose of the *Ma'āthir of Mīrzā MuḥammadShafī'*, an author's copy of which is kept at the Islamic Consultative Assembly Library and is used by the present author, provides useful information about the life and public works of Mīrzā MuḥammadShafī', the governor of Yazd, (like the Shafī'īyyah School of Yazd from the Safavid Era) and useful references to social life of that period (like *Ādilshāhī* paper and the gold woven designs).



al-A'wām by Şun'ullāh Ni'matullāhī Kirmānī, recounting the life and times of Shah Ni'matullāh Walī and his descendants, and *Ma'āthir of Mīrzā MuḥammadShafī'*, the provincial vizier of Yazd during the reign of Safavid Shah Sulaymān, by 'Irfān Yazdī.

This is a review of *Ma'āthir of Mīrzā MuḥammadShafī'*, the provincial vizier of Yazd at the end of Shah Sulaymān's reign and early in the reign of Shah Sultan Husayn of the Safavid Dynasty. The author, Muṭī' b. Maḥmūd, using the nickname 'Irfān, was a prominent mystic, scholar, and literary figure of Yazd in the late 11th and early 12th century. This small treatise recounts the life and public works of Mīrzā MuḥammadShafī' during his governorship in Yazd.

As mentioned before, Yazd was brought under the direct administration of the central government as crown land during the Safavid Era, and was administered by the central government agents who were called vizier. The viziers enjoyed full political and economic authority in their administrative area, who were also tasked with remitting to the central government the provincial revenue for civil and military expenses. Among those who were assigned to the governorship of Yazd during this period were various ethnic elements, including the Tajiks and slaves of the shah such as the Georgians. The viziers who, in addition to their particular political and economic role, had an active presence in the cultural, social, and public spheres during their assignment, enjoyed an especially high status in the provinces and were highly respected by scholars and literary men.

Mīrzā MuḥammadShafī' is among such viziers. Through his public works, he prompted 'Irfān Yazdī to write the *Ma'āthir* a tribute to the provincial vizier. The treatise, however, is adapted and abstracted from *ShawkatNāmah*. This latter treatise was written by Mīrzā Muḥammad-Raḥīmā, the vizier of Şafī Qulī Khan Dāghistānī, the military governor of Chukhorsa'd, on the life and public works of the military governor. The

Editor's preface

The territorial integrity of Iran under Safavid Shiite rule led, along with the flourishing of general and family histories, to the creation of a vast range of local chronicles and histories in the 10th/16th to 12th/18th centuries. The trend continued even during the reign of Shah Abbas (996/1571-1038/1629) and his successors whose relentless centralization policies led to the decline of many local Iranian dynasties and brought the indirectly administered provinces (*mamālik*) under the direct administration of the Safavid government (*Khāṣṣa*). Yazd province was among the territories that were directly administered by the central government from the days of Shah Tahmāsb (930/1524–984/1576) through the reign of Shah Abbas. The Safavid rulers assigned provincial governors, called *vazīr-i vilāyat*, for the administration of such provinces. The practice was established during the reign of Shah Abbas for the province of Yazd and continued through the reign of Shah Sulaymān (1077/1666-1105/1694) and Shah Sultan Hussain (1105/1694-1135/1722).

Despite such circumstances, however, small treatises and monographs were still written on the lives and times of local personalities. Apart from one of the most important local chronicles and biographies of the period –namely, *Jāmi' Muḥḍī* by Muḥammad Muḥḍ Mustowfī Bāfqī– which significantly consists of biographies of provincial viziers of the region along with other prominent figures from different social classes of Yazd Province, these small treatises include *Ṣaḥīḥah* *Ja'farī*, on the life and times of a descendant of the Holy Prophet named AbūJa'far Muḥammad 'Urayzī Yazdī (assigned as governor of Yazd from among the elders of Ni'matullāhī family, and whose son, Amīr Ghīyāth al-Dīn Muḥammad Mīr-i Mīrān Yazdī, was also vizier and sheriff of the province), by Sayyid Muḥammad b. Nāṣir al-Ḥaqq Nūrbakhsh and dedicated to the Shah Ni'matullāh Bāqī Husaynī Yazdī; *Sawāniḥ al-Ayyām fī Mushāhidāt*

Ma'āthir of Mīrzā Muḥammad Shafī'
Evidence of Literary Plagiarism in the Safavid Period

By Muṭī' b. Maḥmūd nicknamed 'Irfān (alive in 1134/1722)

Edited by
MohammadReza Abuei Mehrizi

Gozarash-e Miras

Quarterly Journal of Textual Criticism, Codicology and Iranology
Third Series, Supplement No. 10, Autumn 2016-Winter 2017

Ma'āthir of Mīrzā Muḥammad Shafī' Evidence of Literary Plagiarism in the Safavid Period

By Muṭī' b. Maḥmūd nicknamed 'Irfān (alive in 1134/1722)

Edited by
MohammadReza Abuei Mehrizi

Proprietor: The Written Heritage Research Institute
Managing Director & Editor-in-Chief: Akbar Irani
Assistant Editor: Masoud Rastipour
Managing Editor: Younes Taslimi-Pak

Printing: Noghre abi

No. 1182, Enghelab Ave., Between Daneshgah & Aburayhan streets, Tehran, Iran
Postal Code: 1315693519
Tel.: +98 21 66490612 , Fax: +98 21 66406258
www.mirasmaktoob.ir
gozarash@mirasmaktoob.ir

This journal is available on
www.noormags.ir , www.magiran.ir & www.islamicdatabank.com